تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

نحو مقدماتی

روش نوین در آموزش علم نحو

تألیف: محمود ملکی اصفهانی

نحو مقدماتی

روش نوین

در آموزش علم نحو

تألیف

محمود ملکی اصفهانی

موسسه انتشارات دارالعلم

نحو مقدماتی

مؤلف: محمود ملکی اصفهانی

ناشر / مؤسسه انتشارات دارالعلم

تیراژ / ۵۰۰۰ جلد

قیمت / ۱۸۰۰ تومان

نوبت چاپ / بیستم ۱۳۸۹

قطع و صفحه / وزیری ۱۲۰ صفحه

دفتر مرکزی / قم خیابان ارم، مقابل کوچه ۲۰، پلاک ۳۵۷

تلفن / ۹ – ۷۷۴۴۲۹۸ فکس / ۷۷۴۱۷۹۸، تلفن انبار / ۲۹۱۰۱۷۷

دفتر تهران / خیابان انقلاب، ۱۲ فروردین، ساختمان تجاری ناشران

طبقه همکف شماره ۱۸ / ۱۶ تلفن: ۶۶۹۷۳۸۰۹-۶۶۹۵۵۴۰۵

چاپ / شرکت چاپ قدس قم، تلفن ۷۷۳۱۳۵۴ فکس ۷۷۴۳۴۴۳

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

شابک ۴-۰۲-۵۹۷۶-۹۶۴-۹۷۸ ISBN978-964-5976-02 -4

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدُللهِ ربِّ العالَمينَ والصَّلاةُ والسَّلامُ

عَلىٰ محمّدٍ وآلهِ الطاهِرينَ.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی ـ رحمة الله علیه ـ زمینهٔ تغییر وتحوّل ودگرگونی در تمام ابعاد زندگی اجتماعی وبه ویژه امور فرهنگی را فراهم ساخت وچشمهٔ جوشان معارف اسلامی در قالب سخنانی حکیمانه از قلب سلیم آن عارف وارسته سرازیر شد، وجانهای پاك وتشنهٔ شناخت را سرشار کرد. جوانانِ عاشقِ هدایت و رشد، گمشدهٔ خویش را پیدا کرده وگروه گروه به سوی فراگیری علوم اسلامی وزبان قرآنی روی آوردند وحوزه های علمیّه مملوّ از تشنگان وشیفتگان حقیقت گردید، وعنایات آن مرد بزرگ الهی به حوزه های علمیّه سبب رشد وشکوفایی حوزه ها گردید.

حرکت مقدسی که امام راحل آغاز گر آن بود با عنایات رهبر معظم انقلاب حضرت آیة الله خامنه‌ای ـ دام ظله العالی ـ ادامه یافت وبحمد الله در حال حاضر حوزه های علمیه در آستانه تحولی جدّی وسازنده قرار دارد تا به خواست خداوند با حضور بیشتر در مجامع علمی بین المللی وارائه اسلام ناب محمدی ﷺ به زبان روز، بشریت را از ظلمت جهل وگمراهی نجات بخشد وزمینه را برای ظهور ذخیره الهی فراهم سازد.

والا بودن هدف از طرفی، وموانع راه ازسوی دیگر، ما را به تلاشی بی وقفه دعوت می کند. وهمانگونه که علمای بزرگ در طول قرنها با زحمات طاقت فرسای

خود علوم اسلامی را تکامل بخشیدند ولحظه ای از مطالعه وتحقیق وتألیف غافل نشدند تا توانستند این سرمایه عظیم را جمع آوری وبه صورت گنجینه ای گرانبها در اختیار ما قرار دهند بر ما نیز لازم است تا با حداکثر تلاش وکوشش این مجموعهٔ با ارزش را به نسل های آینده انتقال دهیم.

از جمله علومی که از علوم زیر بنایی ادبیات عرب به حساب می آید **علم نحو** است. این علم نیز مانند سایر علوم در حال تکامل وپیشرفت بوده وکتابهای متعددی در ارتباط با آن تألیف شده است.

در یك تقسیم کلی می توان کتب تدوین شده در این علم را به سه دسته تقسیم نمود:

۱ـ کتب مرحلهٔ مقدّماتی، چون شرح العوامل، کتاب الهدایة و کتاب الصمدیة.

۲ـ کتب مرحلهٔ متوسطه، چون شروح الألفیة.

۳ـ کتب مرحلهٔ عالی و تخصصی، چون مغنی اللبیب، الکتاب سیبویه و شرح الکافیة.

نظری به کتب مقدماتی علم نحو

اگر چه کتب مقدّماتی علم نحو در حد خود از جامعیت خوبی برخوردار می باشند ودارای نقاط قوت فراوانی هستند ـ همین امر سبب شده است که سالیان متمادی جزء متون درسی حوزه های علمیه قرار گیرند ـ ولی علی رغم این جامعیت دارای نقاط ضعف فراوانی نیز می باشند وتجربه ثابت کرده است که فراگیری علم نحو در مراحل مقدماتی از امثال این کتب کار دشوار وطاقت فرسایی است؛ در اینجا لازم است به عنوان نمونه نظری اجمالی به اوّلین کتاب نحوی که طلاب با آن مواجه می شوند یعنی «**شرح العوامل**» داشته باشیم:

﴿فهرست مندرجات﴾

﴿فهرست مندرجات﴾

□ اسمهای مبنیّ

□ مبتدا و خبر

□ معمولهای فعل

□ اقسام فعل

۱ـ متن کتاب به زبان عربی است وفهم آن برای مبتدی که تاکنون قواعد نحو را نخوانده مشکل است .

۲ـ ترتیب مباحث به گونه‌ای است که موجب سردرگمی محصل می شود، مثلاً: در اوّلین صفحات این کتاب که هدف بیان حروف جرّ ومعانی آنهاست عناوینی چون تأکید، تعدیه، ضمیر، اسم ظاهر، نکره موصوفه، منصوب به نزع خافض، خبر و... و در بحث حروف مشبّهة بالفعل که در سومین صفحه کتاب است عناوینی چون مبتدا، خبر، جمله اسمیه، جمله فعلیه، موصول، قَسَم، نداء و... مطرح می شود که بعضی از آنها یا در کتاب عوامل بحث نشده است یا در آخرین صفحات آن مورد بحث قرار گرفته است . لذا محصل در اوّلین جلسه درس با دریایی از اصطلاحات روبرو می شود وتا مدتها از درك عمق مطالب ناتوان است .

۳ـ بدیهی است که ذکر مسائل فنّی وتخصّصی هر علمی برای مبتدی از نظر فن آموزش صحیح نیست وذکر این گونه موارد در کتاب فوق بر مشکلات آن افزوده است .

۴ـ مثالها و شواهدی که در کتاب ذکر شده مشکل را چند برابر کرده است؛ چون فهم آنها نیاز به تسلّط بر علم نحو دارد. مثلاً فهم قواعد نحوی آیهٔ شریفهٔ ﴿لِلّٰهِ الأمرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾ یا آیه ﴿كَفىٰ باللهِ شَهيداً﴾ و امثال آنها نیاز به مقدماتی دارد که مبتدی از فهم آنها عاجز است .

۵ـ نبودن تمرین در کتاب مذکور از جمله نواقص دیگر آن محسوب می شود .

با توجه به مسایل فوق ضرورت وجود متنی که بتواند به راحتی مبانی وقواعد کلی علم نحو را در اختیار محصل قرار دهد بدیهی است وهمین امر ما را بر آن داشت تا متنی را پیراسته از کاستی های ذکر شده تنظیم نماییم خوشبختانه مشورت با بعض اساتید ادبیات عرب وتشویق وترغیب ایشان بر انتشار آن موجب دلگرمی بیشتر گردید. واکنون با تأییدات خداوند متعال متن حاضر را به محصلین ودانش پژوهان عزیز ادبیات عرب تقدیم می کنیم .

ویژگیهای کتاب حاضر

۱ـ به زبان فارسی روان نگارش یافته تا محصل بتواند به آسانی قواعد کلی نحو را به دور از عبارات پیچیده عربی فرا گیرد.

۲ـ ترتیب منطقی بین مباحث مراعات شده و مطلبی متوقف بر ما بعد آن نیست واین امر در انتخاب مثالها وتمرینها نیز مراعات شده است ومحصل با یادگیری مطالب هر درس به خوبی قادر به پاسخ دادن همهٔ پرسشها و تمرینات آن خواهد بود.

۳ـ شواهد وتمارین از آیات ، روایات و ادعیه انتخاب شده است تا روح محصل ضمن فراگیری قواعد از جهت معنوی نیز رشد کرده وبا کلمات نورانی قرآن و معصومین علیهم السلام انس بگیرد.

۴ـ شواهد مذکور در درس ترکیب شده و روش ترکیب در عمل مورد بحث قرار گرفته است.

۵ـ جهت آشنایی با متون عربی، بعضی از تعاریف از کتب معتبر ادبیات عرب انتخاب شده و خارج از مباحث کتاب تحت عنوان «برای مطالعه» مطرح گردیده است. امید است اساتید محترم، محصلین را به مطالعه و دقّت در متون مذکور ترغیب کنند تا زمینهٔ وارد شدن به متون عربی برای آنان فراهم گردد.

در پایان یاد آوری می شود که چون مخاطب ما در این کتاب طلاب مبتدی هستند، سعی شده است از طرح اقوال مختلف ومثالها ومسائل جزئی حتی الإمکان خودداری شود تا مبانی علم نحو با آرامش بیشتری در ذهن محصل نقش بندد.

درعین حال مدعی نیستیم کتاب حاضر خالی از نقص است بلکه برعکس آن را نیازمند به تکمیل می دانیم که انشاء الله اساتید وصاحب نظران در این امر ما را یاری خواهند فرمود.

تذکـر این نکتـه لازم است کـه احادیث نهـج البلاغـه مطرح شـده در کتاب، مطابق با نهج البلاغه مرحوم فیض الإسلام و ادعیه صحیفه سجادیه مطابق با صحیفهٔ سجادیه چاپ مدرسهٔ امام مهدی ؑ قم می‌باشد.

در اینجا بـر خود لازم می‌دانـم از همکاری و تلاش مسـؤولین محترم مـدرسهٔ علمیهٔ معصومیه در زمینهٔ تألیف ایـن کتاب، و همچنین از زحمات بخش حروفچینی مؤسسهٔ امام صادق ؑ که سهم فراوانی در پردازش زیبای این نوشتار دارند، قدردانی نموده و توفیق روز افزون همه را در خدمت به اسلام از خداوند متعال مسئلت نمایم.

اللّهمَّ وَفِّقْنا لِما تُحِبُّ وَ تَرضیٰ

لطفاً نظرات اصلاحی، پیشنهادات وانتقادات خود را به آدرس ذیل ارسال فرمایید:

قم: بلوار امین، روبروی اداره راهنمایی ورانندگی، مدرسه علمیه معصومیه، امور اساتید،

محمود ملکی اصفهانی

***

علم نحو

تعریف علم نحو: قواعدی که به سبب دانستن آنها، احوال آخر کلمات وطریقهٔ ترکیب آنها با یکدیگر دانسته می شود **علم نحو** نامیده می‌شود.

به عبارت دیگر: **نحو** علمی است که از حالات آخر کلمات عرب هنگام ترکیب آنها با یکدیگر، سخن می گوید وراه وروش ترکیب کلمات وجمل را به ما می‌آموزد.

فایدهٔ علم نحو: فایدهٔ علم نحو، فهم صحیح کلام عرب وحفظ زبان از خطای در گفتار است.

موضوع علم نحو: موضوع علم نحو، **کلمه** و **کلام** است.

کلمه: لفظِ موضوعی است که بر معنای مفردی دلالت کند، مثل: زید، نَصَرَ، مِنْ.

اقسام کلمه: کلمه بر سه قسم است: اسم، فعل و حرف.

اسم: کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنی مقترن به یکی از زمانهای سه‌گانه نباشد، مانند: عِلْم، رَجُل، کتاب.

فعل: کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنی مقترن

به یکی از زمانهای سه گانه باشد، مثل: نَصَرَ: یاری کرد، یَنْصُرُ: یاری می کند، اُنْصُرْ: یاری کن.

حرف: کلمه ای است که بر معنای غیر مستقلی دلالت کند، یعنی برای دلالت کردن برمعنای خود باید به کلمهٔ دیگری ضمیمه شود، مثل: مِنْ(از)، إلی(به، به سوی) در جملهٔ سِرْتُ مِنَ المَنزِلِ إلی المدرسةِ.

کلام: لفظی است که از ترکیب کلمات با یکدیگر بوجود آید، ودارای معنای کاملی که سکوت بر آن صحیح است باشد، مثل: جاءَ زیدٌ، زیدٌ قائمٌ.

اقسام کلام: کلام که گاهی از آن به «جمله» نیز تعبیر می کنند بر دو قسم است: جملهٔ اسمیّه وجملهٔ فعلیّه.

جملهٔ اسمیّه: جمله ای است که با اسم شروع شود، مثل: «العِلْمُ حَیاةٌ».(۱)

در ترکیب این جمله گفته می‌شود: الْعِلمُ: مبتدا، حیاةٌ: خبر.

جملهٔ فعلیّه: جمله ای است که با فعل شروع شود.

مثال۱: ﴿صَدَقَ اللهُ﴾.(۲)

در ترکیب این جمله گفته می‌شود: صَدَقَ: فعل، اللهُ: فاعل.

۱ـ(غرر الحکم / ح۱۸۵) کتاب غرر الحکم، تألیف عبد الواحد بن محمّد تمیمي آمُدي، متوفای ۵۱۰ هجری است. ومؤلّف در آن قسمتی از کلمات قصار امیر المؤمنین علیه السلام را جمع آوری نموده است.

۲ـآل عمران/ ۹۸.

برای مطالعه

النحوُ: علمٌ بِقوانينِ الفاظِ العربِ مِنْ حيثُ الإعرابِ و البِناءِ.

فائدتُهُ: حفظُ اللسانِ عَن الخطإِ في المقالِ.

موضوعُهُ: الكلمةُ والكلامُ.

الكلمةُ: لفظٌ موضوعٌ مفردٌ.

الكلامُ: لفظٌ مفيدٌ بالإسنادِ.

الاسمُ: كلمةٌ معناها مستقلٌّ غيرُ مقترنٍ بأحدِ الأزمنةِ الثلاثةِ.

الفعلُ : كلمةٌ معناها مستقلٌّ مقترنٌ بأحدِ الأزمنةِ الثلاثةِ.

الحرفُ: كلمةٌ معناها غيرُ مستقلٍّ ولا مقترنٍ بأحدِ الأزمنةِ الثلاثةِ.

(كتاب الصمدية).

***

اعراب و بناء

شامل :

- مقدّمه
- انواع اعراب فعل
- انواع اعراب اسم

مقدمه :

هنگام ترکیب کلمات با یکدیگر، بعضی از کلمات در کلمهٔ دیگر تأثیر می‌گذارند در این صورت کلمهٔ تأثیر گذارنده را «**عامل**» وکلمهٔ تأثیر پذیر را «**معمول**» می نامند.

عوامل بر دو نوعند : **لفظیّ** و **معنوی**.

عوامل لفظی بر سه قسمند : **فعل**، **حرف**، **اسم**.

مهمترین عوامل لفظی افعالند و همهٔ آنها عامل می‌باشند.

عوامل معنوی بر دو قسمند : **عامل رفع در مبتدا و خبر** که از آن به «**ابتدائیت**» تعبیر می‌کنند. و **عامل رفع در فعل مضارع** که از آن به «**مجرّد بودن از ناصب و جازم**» تعبیر می‌کنند.

مُعْرَب ومَبْنيّ : کلمه ای که آخر آن به سبب عواملِ داخل بر آن تغییر کند «**معرب**»؛ وکلمه ای که آخر آن به سبب عوامل تغییر نکند «**مبنی**»نامیده می‌شود. به دو مثال زیر توجه کنید :

جٰاءَ هذا ، جاءَ زيدٌ.

در هر دو مثال جاءَ «فعل» وکلمهٔ بعد «فاعل» است، واز طرفی

مثال۲ : ﴿قُضِيَ الأمرُ﴾ .[۱]

در ترکیب این جمله گفته می‌شود : قُضِيَ : فعل ، الأمرُ: نایب فاعل .[۲]

توجّه : گاهی ترکیب کلمات به نحوی نیست که سکوت بر آن صحیح باشد بلکه شنونده منتظر تکمیل آن از جانب متکلم است ، چنین مرکّبی را **«مرکّب ناقص»** می نامند .

یکی از این مرکّبات که در کلام عرب کاربرد بسیاری دارد مرکّب اضافی است .

در این نوع مرکّب ، جزء دوّم غالباً«مالكِ» جزء اوّل ، یا «ظرف» ، یا «بیان کنندهٔ» آن می باشد ؛ وجزء اوّل را «مضاف» ، وجزء دوم را «مضافٌ إلیه» می‌نامند ، مثل : كِتابُ اللهِ«کتاب خدا» ، صَلاةُ اللَّيْلِ«نماز شب» ، ثَوْبُ قُطْنٍ «لباس پنبه ای» .

مضاف الیه گاهی اسم ظاهر و گاهی ضمیر[۳] است ، مانند : كتابُ اللهِ ، كتابُهُ .

۱ـ البقرة/ ۲۱۰ .

۲ـ تقدیم بعضی از أجزاء جمله بر بعض دیگر یا حذف بعضی از أجزاء ، به فعلیّه یا إسمیّه بودن جمله ، ضرر وارد نمی کند ، مثلاً جمله های : « كيف جاء زيدٌ » و «إيّاكَ نعبد» و «زيداً ضربتُه» جمله فعلیّه اند .

۳ـ ضمیر کلمه ای است که بر متکلم یا مخاطب یا غایبی که قبلاً ذکر شده باشد دلالت کند ، مثل : أنا ، أنت ، هو.

پرسش وتمرین :

الف : به پرسش های زیر پاسخ دهید .

۱ـ علم نحو را تعریف کرده، موضوع وفایده آن را بیان کنید .

۲ـ کلمه وکلام را تعریف کنید .

۳ـ اسم وفعل وحرف را تعریف کنید .

۴ـ جملۀ اسمیّه وفعلیّـه را توضیح دهید وبرای هر کدام مثالـی قرآنی ذکر کنید .

۵ـ مرکّب اضافی چیست و اجزاء تشکیل دهندۀ آن کدامند؟

ب : جمله های اسمیّه وفعلیّه را مشخص کرده وهریك را ترکیب کنید .

۱ـ ﴿اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ القَمَرُ﴾ (القمر/ ۱) .

۲ـ ﴿جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ﴾ (الإسراء/ ۸۱) .

۳ـ ﴿قُتِلَ أَصْحابُ الأُخْدُودِ﴾ (البروج/ ۴) .

۴ـ الصِّدقُ أمانَةٌ ، الكِذْبُ خِيانَةٌ (غرر الحكم/ ح۱۵) .

۵ـ الدُعاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ . (نهج الفصاحة[۱]/ ح ۱۵۸۷) .

۶ـ سامعُ الغيبةِ شريكُ الْمُغْتابِ . (غرر الحكم/ ح۵۶۱۷) .

۱ـ نهج الفصاحة، تألیف ابوالقاسم پـاینده . مؤلف در این کتاب قسمتی از کلمات قصار حضرت رسول أکرم ﷺ را جمع‌آوری نموده است .

جاء«عامل» وکلمهٔ بعد «معمول» می‌باشد، ولی آخر کلمهٔ «هذا» تغییری نکرده است، بخلاف «زید» که حرف آخر آن مضموم شده است. کلماتی مثل «هذا» را «مبنی» وکلماتی مثل «زید» را «معرب» می نامند.[1]

همهٔ حروف مبنی هستند، ولی اسم و فعل این گونه نبوده و بعضی معرب وبعضی مبنی می‌باشند.

چند مثال معرب ومبنیّ:

اسم معرب: رَجُل، قَلَم، کِتاب.

اسم مبنیّ: هٰذا، الّذي، هُوَ.

فعل معرب: یَضْرِبُ، أنْ یَضْرِبَ، لَمْ یَضْرِبْ.

فعل مبنیّ: ضَرَبَ، اِضْرِبْ، یَضْرِبْنَ.

إعراب: اثری که به درخواست عامل در آخر کلمه بوجود می آید إعراب نام دارد، مثلاً درجملهٔ «جاءَ زیدٌ» کلمهٔ زید چون فاعل است دارای اعراب رفع بوده، وعلامت آن ضمه می باشد. این اثر توسط فعل «جاء» در آخر کلمهٔ «زید» پدید آمده است.

بناء: کیفیتی است در کلمه که به درخواست عامل ایجاد نشده و سبب می‌شود حرف آخر کلمه، بسبب اختلاف عوامل تغییر نکند، مثلاً کلماتی چون أمْسِ، حَیْثُ، ضَرَبَ و مِنْ مبنی می‌باشند و کیفیّت موجود در آنها به درخواست عامل نبوده است.

۱ـ ذکر این نکته لازم است که در مبنی، آنچه مانع از تغییر آخر کلمه است، خود کلمه می‌باشد نه حرف آخر آن، به خلاف کلماتی چون موسیٰ و القاضي که مانع، حرف آخر است.

إعراب و بنای فعل

در بین افعـال، فعل مـاضی و امـر حاضـر و دو صیغهٔ جمـع مؤنّـث از مضارع و صیغـه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مؤکّـد به نون، مبنـی و بقیّهٔ صیغه های مضارع و أمر معربند.

کیفیّت بناء در فعل ماضی:

۱ـ بنای برفتح:

در موارد زیر فعل ماضی مبنی بر فتح است:

الف: چیزی به آخر آن متصل نباشد، مثل: نَصَرَ.

ب: به آخر آن «تاءِ تأنیثِ ساکن» متّصل باشد، مثل: نَصَرَتْ.

ج: به آخر آن «الف تثنیه» متّصل باشد، مثل: نَصَرا.

توجّه: گاهی فتحهٔ بناییِ فعل ماضی، مقدّر می‌شود، مثل رمیٰ.

۲ـ بنای بر سکون:

اگر به آخر فعـل ماضی، «ضمیر رفع متحرّك» متّصل شـود، فعل ماضی مبنی بر سکون خواهد بود، مثل: نَصَرْنَ، نَصَرْتَ، نَصَرْنا.

۳ـ بنای بر ضمّ:

اگربه آخـر ماضی، «واو جمع مذکّـر» متّصل شود، فعل ماضـی مبنی بر

ضمّ خواهد بود، مثل نَصَرُوا.

کیفیّت بناء در فعل امر حاضر:

۱ـ بنای برسکون:

فعل امر در دو مورد مبنی برسکون است:

الف: در صورتی که صحیح الآخر بوده وچیزی به آخر آن متّصل نشده باشد، مثل: اِعْلَمْ.

ب: در صورتی که «نون جمع مؤنّث» به آن متّصل شده باشد، مثل: اُنْصُرْنَ، اِخْشَيْنَ.

۲ـ بنای بر حذف حرف علّه:

فعل امر، در صورتی که معتل اللاّم باشد، مبنی بر حذف حرف علّه است، مثل: اِرْمِ (مبنی برحذف یاء)، اِخْشَ (مبنی بر حذف الف)، اُدْعُ (مبنی بر حذف واو).

۳ـ بنای برحذف نون:

در موارد زیر، فعل امر مبنی برحذف نون است:

الف: اگر به آخر آن، «الفِ تثنیه» متّصل باشد، مثل: اُخْرُجا.

ب: اگر به آخر آن، «واوِ جمع مذکّر» متّصل باشد، مثل: اُخْرُجُوا.

ج: اگر به آخر آن، «یاءِ مخاطبه» متّصل باشد، مثل: اُخْرُجِي.

کیفیّت بناء در فعل مضارع:

فعل مضارع در موارد زیر مبنی است:

الف: در صورتی که «نون جمع مؤنّث» بـه آخر آن متّصل باشد، مبنی بر سکون خواهد بود، مثل: يَنْصُرْنَ، تَنْصُرْنَ.

ب: در صورتی که «نـون تأکید مباشر» به آخر آن متّصل بـاشد، مبنی بر فتح خواهد بود، مثل: يَضْرِبَنَّ، يَضْرِبَنْ.

نکتـــه:

نون تأکید مباشر به صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ متّصل می‌شود.

انواع إعراب فعل مضارع

اعراب فعل مضارع بر سه قسم است: **رفع، نصب و جزم.**

الف ـ رفع

فعل مضارع معرب، اگر تنها بوده وعاملی بر سر آن نیامده باشد **مرفوع** است، مثل: یَضْرِبُ، یَضْرِبانِ ... .

علامت رفع در پنج صیغهٔ ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ **«ضمّه»** ودر بقیّهٔ صیغه‌های معرب، **«نون عوض رفعی»** است. ودر صورتی که پنج صیغه فوق از افعال معتل اللاّم باشند علامت رفع آنها **«ضمّهٔ مقدّر»** است.

ب ـ نصب

اگر عامل نصب بر سر مضارع بیاید آن را **منصوب** می کند.

مثل: أنْ یَضْرِبَ.

علامت نصب در پنج صیغهٔ ذکر شده **«فتحه»** ودر بقیه صیغه های معرب **«حذف نون»** است، مثل: أنْ یَضْرِبَ، أنْ یَضْرِبا ... ، و در صورتی که پنج صیغهٔ فوق، ناقص الفی باشند، علامت نصب آنها **«فتحهٔ مقدّر»** است، مانند: أنْ یَخْشیٰ.

ج ـ جزم

اگر عامل جزم بر سر فعل مضارع در آید، مضارع، **مجزوم** می شود.

مثل: لَمْ يَضْرِبْ.

علامت جزم در پنج صیغه مذکور «سکون» ودر بقیهٔ صیغه‌های معرب «حذف نون» است. ودر صورتی که پنج صیغه فوق از افعال معتل اللاّم باشند، علامت جزمشان «حذف حرف علّه» است، مثل: لَمْ يَخْشَ، لَمْ يَدْعُ، لَمْ يَرْمِ.

پرسش:

۱ـ واژه‌های زیر را تعریف کنید.

عامل، معمول، عامل لفظی، عامل معنوی، معرب، مبنی، اعراب، بناء.

۲ـ افعال معرب و مبنی کدامند؟

۳ـ کیفیّت بنای فعل ماضی را بیان کنید.

۴ـ کیفیّت بنای فعل امر را شرح دهید.

۵ـ اعراب و بنای فعل مضارع را توضیح دهید.

۶ـ علایم رفع فعل مضارع و موارد هر یک را شرح دهید.

۷ـ علایم نصب فعل مضارع و موارد هر یک را بیان کنید.

۸ـ علایم جزم فعل مضارع و موارد هریک را ذکر کنید.

انواع إعراب اسم

اسم دارای سه نوع إعراب است : رفع ، نصب ، جرّ.

الف : رفع

در جملهٔ «جـاءَ زيدٌ» كلمهٔ «زيد» فـاعل ودارای إعراب رفـع است. ودر جملهٔ «زيدٌ قـائمٌ» كلمهٔ «زيد» مبتدا ، وكلمهٔ «قائم» خبـر وهر دو دارای اعراب رفع می باشند.

اسمی كه دارای إعراب رفع است مرفوع‌ناميده می شود.

علايم رفع : علامت اصلی رفع «ضمّه» است ، ولی در موارد زير «**الف**» و «**واو**»نايب از ضمه می شوند :

۱ـدر اسم **مُثَنّی**[1] و**ملحقات آن «الف»** جانشين ضمّه می شود.

مثال : جاءَ رَجُلانِ.

تركيب: جاءَ: فعل ، رَجُلانِ: فاعل.

در اين مثال «الف» در رجلانِ علامت رفع فاعل است.

۱ـ مثنی اسمی است كه بر دو فرد از افراد مفـرد خود دلالت كرده و در آخر آن ، دو حرف زايد «الف و نون مكسور» يا «ياء ما قبل مفتوح و نون مكسور» وجود داشته باشد ، مانند: رَجُلانِ ، رَجُلَيْنِ.

ملحقات مُثَنّیٰ عبارتند از: کِلاٰ، کِلتٰا، اِثنانِ، اِثنَتانِ وثِنْتانِ.

۲ـ در جمع مذکر سالم[1] وملحقات آن «واو» جانشین ضمّه می گردد.

مثال: جاءَ الزیدونَ.

ترکیب: جاء: فعل، الزیدون: فاعل.

در این مثال علامت رفعِ فاعل «واو» می باشد.

ملحقات جمع مذکر سالم عبارتند از: أولُو وعشرونَ، ... تِسْعونَ.

۳ـ در أسماء سِتَّه نیز «واو» جانشین ضمّه می گردد.

مثال: جاءَ أخُوكَ.

ترکیب: جاء: فعل، أخ: فاعل ومضاف، كَ: مضاف الیه.

در این مثال نیز «واو» علامت رفع فاعل است.

اسماء ستَّه عبارتند از: أب، أخ، حَم، هَن، فُو، ذُو.[2]

در اسماء ستّه در صورتی «واو» جانشین «ضمّه» می‌شود که شرایط زیر را دارا باشند:

۱ـ مفرد باشند.

۱ـ جمعی است که با اضافه کردن «واو ساکن و نون مفتوح» یا «یاء ساکن و نون مفتوح» به آخر مفرد و مضموم کردن ماقبل واو و مکسور کردن ما قبل یاء ساخته می‌شود، مانند: زیدُونَ، زیدِیْنَ.

۲ـ در «فو» و «ذو» واو کلمه تغییر می‌کند.

باید دانست اگر در «فو» بجای واو میم باشد و به صورت «فَم» استعمال شود، اعراب آن به حرکات است، مثل: هذا فَمٌ.

۲ـ مُکَبَّر[1] باشند.

۳ـ مضاف به غیر یاء متکلم باشند.

ب: نصب

مثال: نَصَرَ زیدٌ بکراً.

ترکیب: نَصَرَ: فعل، زیدٌ: فاعل، بکراً: مفعول به.

در این مثال کلمهٔ «بکراً» مفعول به[2] و دارای اعراب نصب می‌باشد.

اسمی که دارای إعراب نصب است منصوب‌نامیده می شود.

علایم نصب: علامت اصلی نصب «فتحه» است ولی در موارد زیر «الف»، «یاء» و «کسره» نایب از «فتحه» می شوند:

۱ـ در مُثَنّیٰ وجمع مذکر سالم وملحقات آن دو، «یاء» جانشین «فتحه» می شود، مثل: رأیتُ رَجُلَیْنِ، نَصَرْتُ المُسْلِمِینَ، با این تفاوت که ما قبل یاء در اسم مُثَنّیٰ مفتوح، ودر جمع مذکر سالم، مکسور است.

۲ـ در اسماء ستّه با شرایط ذکر شده، «الف» نایب از «فتحه» می شود، مثل: رأیتُ أخاكَ.

۳ـ در جمع مؤنث سالم[3] «کسره» نایب از «فتحه» می‌شود.

مثل: رأیتُ المُسْلِماتِ.

۱ـ مُکَبَّر در مقابل مُصغَّر قرار دارد، ومصغَّر اسمی است که در آن تغییر خاصی صورت گرفته تا بر تقلیل و مانند آن دلالت کند، مانند: رُجَیل (مرد کوچك).

۲ـ «مفعول به» کلمه‌ای است که فعل بر آن واقع شده است.

۳ـ جمعی است که با اضافه کردن «الف و تاء» به آخر مفرد ساخته می‌شود، مانند: فاطمة ← فاطمات.

ج ـ جرّ

مثال۱ : ﴿هٰذا يَوْمُ الفَصْلِ﴾ . (۱)

ترکیب: هذا : مبتدا، يومُ : خبر ومضاف، الفصلِ : مضاف اليه .

در این مثال کلمهٔ «الفصل»مضاف اليه و مجرور می باشد .

مثال۲ :﴿ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ﴾ . (۲)

ترکیب: ذَهَبَ : فعل، اللهُ : فاعل، باء : حرف جرّ ،نورِ : مجرور به باء ومضاف، هُمْ : مضاف اليه .

حروف جرّ عبارتند از: « **باء ، تاء ، كاف ، لام، واو، مُنْذُ، مُذْ، خَلا، رُبَّ، حاشا، مِنْ، عَدا، في، عَنْ، عَلىٰ، حَتّىٰ ، إلى** » .

این حروف بر اسم داخل می شوند وآن را مجرور می کنند . در این صورت عامل را «**جارّ**» ومعمول را «**مجرور**» می نامند . (۳)

علایم جرّ: علامت اصلی جرّ «کسره» است ، ولی در موارد زیر «**فتحه**» و«**یاء**»نایب از «کسره» می گردند :

۱ـ در اسم مُثَنّی وجمع مذکر سالم و ملحقاتشان و اسماء ستّه با شرایط

۱ـ الصافات/ ۲۱ . ۲ـ البقرة/ ۱۷ .

۳ ـ حروف جرّ در اصل وضع خود برای سرایت دادن (کشیدن) معنایی به سوی اسم بعد از خود وضع شده اند ، به همین جهت در ترکیب کلام باید به لفظی تعلّق داشته باشند که معنای آن را به سوی اسم ما بعد می کشانند ، این لفظ را در اصطلاح «متعلَّق» می نامند . مثلاً : در ﴿ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ﴾ می گویند : حرف جرّ متعلّق به ذَهَبَ است . وگاهی می گویند : «بنورِ» جارّ ومجرور، متعلّق به ذهب ، ومقصود از هر دو یك چیز است .

متعلَّق حرف جرّ یا باید فعل باشد یا کلمه ای که دارای معنی فعل است ، مثل : اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبهه ، اسم تفضیل ، مصدر و... .

ذکر شده «یاء»نایب از «کسره» قرار می گیرد.

مثال: مَرَرْتُ بِرَجُلَینِ. مَرَرْتُ بالمُسْلِمینَ. مَرَرْتُ بأبیكَ. جاءَ غلامُ أبیكَ.

۲ـ در اسم غیر منصرف[۱] «فتحه» جانشین «کسره» شده و در حالت جرّ مفتوح می‌باشد.

مثال: مررتُ بأحْمَدَ.

إعراب تقدیری در اسم

در موارد زیر علامت إعراب، در اسم مقدّر بوده ودر لفظ آن ظاهر نمی‌شود:

۱ـ إعراب اسم منقوص[۲] در حالت رفع به «تقدیر ضمه» ودر حالت جرّ به «تقدیر کسره» است. ولی در حالت نصب «فتحه» آن ظاهر می شود، مثل: «جاءَ القاضِي»، «مررتُ بالقاضِي»، «رأیتُ القاضِيَ».

۱ـ بعضی از اسمهای غیر منصرف عبارتند از:

الف: الفاظی بر وزن مَفاعِل، مَفاعیل، فَواعِل، فَواعیل، أفاعِل و أفاعیل، مثل: مساجِد، مَصابیح، ضَوارِب، أکابِر و... .

ب: أعلام مؤنث، مثل: مریم، فاطمة.

ج: أعلامی که «ان» زایده داشته باشند یا دارای «وزن فِعْل» باشند، مثل: عِمران، أحمد، یَحییٰ.

د: اسمهای مؤنثی که علامت تأنیث آنها «الف» باشد، مثل: ذِکْریٰ، حَمراء.

اسم غیر منصرف تنوین نمی پذیرد و اگر مضاف واقع شود یا «ال» به آن متصل گردد در حالت جرّ مکسور می شود.

مثال: مررتُ بأحمَدِکُمْ، مررتُ بالأحْمَرِ.

۲ـ اسم منقوص اسمی است که حرف آخر آن یاءِ لازم ما قبل مکسور باشد.

۲ـ **إعراب اسم مقصور**[1] در تمام حالات تقدیری است.

مثل: «جاء مُوسیٰ»، «رأیتُ مُوسیٰ»، «مررتُ بِمُوسیٰ».

۳ـ **إعراب اسم مضاف به یاء متکلم** ـ به جز تثنیه وجمع مذکّر سالم ـ نیز در تمام حالات تقدیری است، مثل: هـذا کتابي، قرأتُ کتابي، اِنتفعتُ بکتابي.

۴ـ **إعراب جمع مذکر سالم مضاف به یاء متکلم** در حالت رفع تقدیری است، مثل: جاءَ مُعَلِّمِيَّ.

پرسش وتمرین:

الف: به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

۱ـ انواع إعراب اسم را نام ببرید.

۲ـ علایم اصلی ونیابتی رفع ونصب و جرّ را نام ببرید.

۳ـ اسماء ستّه کدامند وشرایط پذیرش إعراب نیابتی در آنها چیست؟

۴ـ اسمهای مجرور کدامند؟

۵ـ حروف جرّ را نام ببرید.

۶ـ موارد اعراب تقدیری در اسم را بیان کنید.

ب: عبارات زیر را ترکیب کرده موارد رفع ونصب و جرّ را ذکر کنید.

۱ـ ﴿وجاءَ مِنْ أقصَا المَدينةِ رَجُلٌ﴾. (یٰس/ ۲۰).

---

[1] ۱ـ اسم مقصور اسمی است که حرف آخر آن الفِ لازم باشد.

۲ـ ﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ﴾. (التوبة/ ۱۰۰).

۳ـ قال الباقر عليه السلام وَ يُبْتَلىٰ المُـؤمِنُونَ وَ تُولَـدُ الشُّكُوكُ فِي القُلُـوبِ. (يوم الخلاص/ ص۴۱۹).[1]

۴ـ قَـالَ رَسُـولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أفْضَـلُ العِبـادَةِ الصَّمْـتُ وانتظـارُ الفَـرَجِ(يـوم الخلاص/ ۱۹۲).

۵ـ قالَ الصّـادقُ عليه السلام: كَـذَبَ الوَقّـاتُـونَ وَ هَلَـكَ المُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجـىٰ المُسَلِّمُونَ ... (يوم الخلاص/ ۱۸۶).[2]

۶ـ سامِعُ الغيبةِ أحَدُ المُغْتابينَ. (غرر الحكم/ ح۵۵۸۳).

۷ـ طَلَـبُ العِلْمِ فَـريضَـةٌ عَلىٰ كُـلِّ مُسْلِـمٍ وَ مُسْلِمَةٍ(نهـج الفصـاحـة / ح۱۹۰۵).

۸ـ إلى سَعَةِ عَفْوِكَ مَدَدْتُ يَدي وَ بِـذَيْلِ كَرَمِكَ أعْلَقْتُ كَفِّي. (الصحيفة السجادية/ ۴۱۵).

۱ـ (در آخـر الزمـان) مؤمنيـن مورد امتحـان و آزمايش قـرار می‌گيـرند(بـا مشكلات و سختـی‌ها و كمبودها همـان‌گونه كه در آيـهٔ ۱۵۵ سورهٔ بقره به آن اشـاره شده است) و شك و تـرديد در دلها بوجود می‌آيد. (اشاره به اين كه افراد سست ايمان نمی‌توانند در آزمايش الهی موفق شوند).

۲ـ كسانـی كه برای ظهور امـام عصر عليه السلام وقت تعييـن می‌كنند دروغگوينـد، و كسانی كـه شتاب كنند(يعنی ظهور آن حضرت را در غير وقت مصلحت آن طلب كنند) هلاك شوند، و كسانی كه تسليم (امر خدا) باشند نجات يابند.

اسم های مبنیّ

شامل :
- ضمیر
- اسم اشاره
- اسم موصول
- اسم استفهام
- مرکّب مزجیّ [۱]

ضمیر

ضمیر کلمه ای است که بر متکلم یا مخاطـب یا غایبی که قبلاً ذکر شده باشد دلالت می کند وبه جای اسم ظاهر می نشیند .

ضمیر بر دو قسم است : **متّصل و منفصل .**

ضمیر متصل : ضمیری است که بصورت مستقل استعمال نمی‌شود بلکه باید به ما قبل خود متّصل شود . [۲]

ضمیر متصل بر سه قسم است : **مرفوع ، منصوب و مجرور .**

ضمیر متصل مرفوع: الفاظ ضمیر متصل مرفوع عبارتند از:

۱ـ اسم های مبنی دیگری نیز وجود دارد که در کتب مبسوط نحو مورد بحث قرار می گیرند .

۲ـ گاهی ضمیر متّصل ، به صورت پنهان استعمال می‌شود که از آن به ضمیر «مستتر» تعبیر می‌شود . ضمایر مستتر در فعل ، اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبهه و... از این قبیل می‌باشند .

در ماضی:
- غایب: هُوَ، ا ، و ، هِيَ، ا، نَ.
- حاضر: تَ، تُمٰا ، تُمْ، تِ، تُمٰا، تُنَّ.
- متكلّم: تُ، نٰا.

ضمایر «هُوَ» و «هِيَ» ، «مُسْتَتِر» و بقیه «بارز» می‌باشند.

در مضارع وامر:
- غایب: هُوَ، ا، و، هِيَ، ا، ن.
- حاضر: أنت، ا، و، ي، ا، ن.
- متكلّم: أنَا، نَحْنُ

ضمایر «هُوَ ، هِيَ، أنْتَ، أنَا و نَحْنُ» ، «مُسْتَتِر» و بقیه «بارز» می‌باشند.

ضمیر متصل منصوب و مجرور: الفاظ ضمیر متصل منصوب و مجرور عبارتند از:

- غایب: هُ، هُمٰا، هُمْ، هٰا، هُمٰا، هُنَّ.
- حاضر: كَ، كُمٰا، كُمْ، كِ، كُمٰا، كُنَّ.
- متكلّم: ي، نا.

ضمیر منفصل: ضمیری است که به صورت مستقل استعمال می‌شود و نیازی به اتصال به کلمۀ دیگر ندارد.

ضمیر منفصل بر دو قسم است: مرفوع و منصوب.

ضمیر منفصل مرفوع : الفاظ ضمیر منفصل مرفوع عبارتند از :

غایب: هُوَ ، هُمٰا، هُمْ ، هِيَ، هُمٰا ، هُنَّ.
حاضر: أَنْتَ ، أَنْتُمٰا ، أَنْتُمْ، أَنْتِ، أَنْتُمٰا، أَنْتُنَّ.
متکلّم: أَنَا ، نَحْنُ.

ضمیر منفصل منصوب : الفاظ ضمیر منفصل منصوب عبارتند از:

غایب : إيّاه، إيّاهما ، إيّاهُم، إيّاها، إيّاهما ، إيّاهُنَّ.
حاضر: إيّاكَ، إيّاكُما ، إيّاكُمْ، إيّاكِ، إيّاكُما، إيّاكُنَّ.
متکلّم : إيّايَ، إيّانا.

اسم اشاره

اسمی است که برای معنایی همراه با اشاره به آن وضع شده است.

اسم اشاره بر دو قسم است: **مشترك** (بین مکان وغیر آن) و **مختص** (به مکان.

الفاظ اسم اشاره مشترك:

مذکّر
مفرد: ذا.
تثنيه: ذانِ، ذَيْنِ.
جمع: أُولىٰ، أُولاءِ.

مؤنّث:
- مفرد: تا، تي، تِهْ، تِهِ، ذِي، ذِهْ، ذِهِ.
- تثنیه: تانِ، تَيْنِ.
- جمع: أُولیٰ، أُولاءِ.

الفاظ فوق برای اشاره به قریب استعمال می‌شوند و گاهی بر آنها «ها»ی تنبیه داخل می‌شود، مانند: هذا، هٰؤُلاءِ.

برای اشاره به متوسط، الفاظ فوق همراه با **کاف خطاب** استعمال می‌شوند، مانند: ذاكَ، تاكَ.

برای اشاره به بعید، علاوه بر کاف خطاب، **لام بُعد** نیز به اسماء اشاره ملحق می‌شود، مانند: ذٰلِكَ، تِلْكَ.

تذکّر:

الحاق لام، به تثنیه و أُولاءِ و اسم اشاره‌ای که همراه با «ها»ی تنبیه باشد ممتنع است.

الفاظ اسم اشاره مختص: الفاظ زیر در مورد اشاره به مکان استعمال می‌شوند:

- قریب: هُنا.
- متوسط: هُناكَ.[1]
- بعید: هُنالِكَ، هَنّا، هِنّا، ثَمَّ وَ ثَمَّةَ.

۱ـ الفاظ «هُنا» و «هُناكَ» گاهی با «ها»ی تنبیه ذکر می‌شوند.

اسم موصول

اسم مبهمی است که در تعیین معنایش نیاز به جمله دارد.

مثل: اَلَّذي: کسی که، چیزی که.

جمله ای که ابهام موصول را برطرف می کند «**جملهٔ صِلَه**» نام دارد وباید در آن ضمیری باشد که به موصول بر می گردد، مثلاً در جملهٔ «جاءَ الّذي قامَ أبُوهُ» جملهٔ «قامَ أبُوهُ» جملهٔ صله است وضمیر «هُ» در «أبُوهُ» به الّذي بر می گردد.

اسم موصول بر دو قسم است: **مختص** (به مفرد یا تثنیه یا جمع و مذکر یا مؤنث)و **مشترك**(بین مفرد و تثنیه و جمع و مذکّر ومؤنث).

الفاظ اسم موصول مختص:

مذکّر

- **مفرد**: الّذي.
- **تثنیه**: اللَّذانِ، اللَّذَیْنِ.
- **جمع**: الّذِیْنَ، اَلأُلیٰ و الأُلاءِ.

مؤنّث

- **مفرد**: الّتي.
- **تثنیه**: اللَّتان، اللَّتَیْنِ.
- **جمع**: اللاّتِ، اللاّتي، اللَّواتي، اللاّءِ، اللاّئي و اللّوائي.

الفاظ اسم موصول مشترك: اسم موصول مشترك دارای ۶ لفظ است که عبارتند از: **مَنْ ، مٰا ، اَلْ، أيُّ، ذا، ذو** .

تذکّر: ضمیری که از جملهٔ صله ، به موصول مشترك برمی گردد؛ می‌تواند مطابق لفظِ موصولِ مشترك یا مطابق معنایِ آن باشد، مثل: جاء مَنْ قامَ و جاء مَنْ قامَتْ .

اسم استفهام

اسمی است که برای پرسیدن بکار می رود وبعضی از آنها عبارتند از: **مَنْ**: چه کسی؟ ، **مٰا** : چه چیزی؟ ، **مَتیٰ**: چه زمانی؟ ، **أيْنَ**: کجا؟ ، **أيّانَ**: چه زمانی؟ ، **كَيْفَ**: در چه حالی؟ ، **كَمْ**: چه مقدار؟

مثال: مَنْ قٰامَ؟

ترکیب: مَنْ: اسم استفهام، مبتدا، قام: فعل و فاعل، خبر.

مرکّب مَزْجيّ

کلمه ای است که از ترکیب دو کلمهٔ دیگر بوجود آمده باشد بدون این که بین آن دو ، نسبت اسنادی یا اضافی باشد .

مرکّب مزجيّ بر دو قسم است : **عدد** و **غیر عدد** .

۱ـ اگر مرکّب مزجيّ **عدد** باشد هر دو جزء آن مبنی بر فتح است، مثل: «أحَدَ عَشَرَ» تا « تِسْعَةَ عشَرَ» مگر جزء اوّل در دو مورد :

الف : إحْدیٰ عَشَرَةَ وحادي عَشَرَ وثاني عَشَرَ که در این موارد جزء اوّل مبنی بر سکون است .

ب: در اِثْنا عشَرَ واِثْنَتا عَشَرةَ جزء اوّل معرب است وحکم مثنّیٰ را دارد.

۲ـ اگر مرکّب مزجيّ غیر عدد باشد جزء دوّم آن به صورت غیر منصرف استعمال می شود وجزء اوّل بر همان حالتی که قبل از ترکیب داشته باقی می‌ماند، مثل: بَعْلَبَك و طَبَرِستان.(۱)

تذکر:

الف: إعراب اسمهای مبنی محلّی است.

چند مثال:

۱ـ هذا زيدٌ.

ترکیب: هذا: مبتدا، محلاً مرفوع، زيدٌ: خبر.

۲ـ كتابُهُ موجودٌ.

ترکیب: كتابُ: مبتدا ومضاف، هُ: مضاف اليه، محلاً مجرور، موجودٌ: خبر.

۳ـ جاءَ الّذي قامَ أبُوهُ.

ترکیب: جاءَ: فعل، الّذي: فاعل، محلاً مرفوع، قامَ: فعل، أب: فاعل ومضاف، هُ: مضاف إليه، محلاً مجرور، جملهٔ «قامَ أبُوهُ» صله.

ب: جملهٔ صله محلّی از اعراب ندارد.

پرسش وتمرین:

الف: واژه‌های زیر را تعریف کنید:

اسم مبنی، ضمیر، اسم موصول، اسم استفهام، مرکّب مزجی، جملهٔ

۱ـ در این قسم مرکب اقوال دیگری نیز وجود دارد که در کتب مبسوط نحو مورد بحث قرار می‌گیرد. رجوع شودبه النحو الوافی ۱: ۲۷۱.

صله، ضمیر متّصل، ضمیر منفصل.

ب: ضمایر متصل و منفصل را نام ببرید.

ج: الفاظ اسم موصول را ذکر کنید.

د: اسماء استفهام رانام ببرید.

هـ: عبارات زیر را ترکیب کرده، موارد رفع، نصب، جر وبناء را بیان کنید:

۱ـ ﴿هُوَ القاهِرُ...﴾ (الأنعام/ ۱۸).

۲ـ ﴿تِلْكَ حُدودُ اللهِ﴾ (البقرة/ ۱۸۷).

۳ـ ﴿هٰذا يَوْمُ الفَصْلِ ...﴾ (الصافات/ ۲۱).

۴ـ ﴿هٰذِهِ جَهَنَّمُ ...﴾ (الرَّحمٰن/ ۴۳).

۵ـ القُرآنُ هُوَ الدَّواءُ. (نهج الفصاحة/ ح۲۱۰۸).

۶ـ خِيارُ أُمَّتي عُلَماؤُها وخِيارُ عُلَماءِها حُلَماؤُها. (نهج الفصاحة/ ح۱۴۶۹).

۷ـ هٰذا مَقامُ مَنْ يَبُوءُ لَكَ بِخَطِيْئَتِهِ وَ يَعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ وَ يَتُوبُ إِلىٰ رَبِّهِ. (مفاتيح الجنان/ ۴۱۶).

برای مطالعه

الإعرابُ: أثَرٌ يَجلِبُهُ العامِلُ في آخِرِ الكلمةِ لفظاً أو تقديراً. (الصمديّة)

البناءُ: كيفيّةٌ في آخرِ الكلمةِ لا يَجْلِبُها العاملُ. (الصمديّة)

الْمُعْرَبُ: ما يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِسببِ العواملِ الدّاخِلَةِ عَلَيْهِ وَ الْمَبْنِيُّ بِخلافِهِ. (قَطْرُ النَّدىٰ).

مبتدا و خبر

مبتدا بر دو قسم است:

مبتدای اسمی: اسمی است مسندٌ الیه که مجرّد از عوامل لفظیه می‌باشد، مانند: «زیدٌ» در «زیدٌ قائمٌ».

مبتدای وصفی: وصفی[1] است که بعد از نفی یا استفهام قرار گرفته واسم ظاهر یا ضمیر منفصل بعد از خود را رفع داده است.

مثال۱: أقائمٌ الزّیدانِ.

ترکیب: أ: حرف استفهام، قائمٌ: مبتدا، الزّیدان: فاعل و جانشین خبر.

مثال۲: ما جالسٌ هما.

ترکیب: ما: حرف نفی، جالسٌ: مبتدا، هما: فاعل و جانشین خبر.

دو تذکر:

۱ــ اگر وصفِ بعد از نفی یا استفهام، ضمیر مستتر را رفع دهد در ترکیب، خبر مقدّم بوده و اسم ظاهر بعد از آن، مبتدای مؤخر خواهد بود، مانند: أقائمانِ الزیدانِ.

۲ـ اگر وصفِ بعد از نفی یا استفهام، مفرد بوده و اسم ظاهر بعد از آن نیز مفرد باشد؛ در ترکیب آن دو وجه جایز است، مثل: أقائمٌ زیدٌ.

ترکیب اوّل: أ: حرف استفهام، قائمٌ: مبتدا، زیدٌ: فاعل وجانشین خبر.

۱ـ وصف در این جا در مقابل اسم است.

ترکیب دوّم: أ: حرف استفهام، قائمٌ: خبر مقدّم، زیدٌ: مبتدای مؤخّر.

خبر: اسمی است مسندٌ به که مجرّد از عوامل لفظیه بوده و به همراه مبتدا مفید فایده است، مانند: «قائمٌ» در «زیدٌ قائمٌ».

توجّه: مبتدا و خبر مرفوعند.

اقسام خبر

خبر بر دو قسم است: مفرد و جمله.

مثال ۱: الفِکْرُ عِبادَةٌ.[۱]

مثال ۲: الصّائِمُ لا تُرَدُّ دَعْوَتُهُ.[۲]

ترکیب: الصّائمُ: مبتدا، لا: حرف نفی، تُرَدُّ: فعل مجهول، دَعْوَةُ: نایب فاعل و مضاف، هُ: مضاف الیه. جملهٔ «لا تُرَدُّ دَعْوَتُهُ» خبر برای الصّائِمُ.

مثال ۳: ﴿وَ لِباسُ التَّقْویٰ ذٰلِكَ خَیرٌ﴾.[۳]

ترکیب: واو: به حسب ما قبل[۴]، لباسُ: مبتدا و مضاف، التَّقویٰ: مضاف الیه، ذٰلِكَ: مبتدای دوّم، خیرٌ: خبر ذٰلِكَ، جملهٔ «ذلك خیرٌ» خبر برای مبتدای اوّل.

مثال ۴: ﴿اَلحَمْدُ للهِ﴾.[۵]

ترکیب: الحمدُ: مبتدا، لِلّهِ: جارّ و مجرور، متعلّق به عامل مقدّر[۶]، خبر.

۱ـ غرر الحکم/ ح۳۴. ۲ـ نهج الفصاحة/ ح۱۸۵۶. ۳ـ الأعراف/ ۲۶.

۴ـ واو یا فاء اگر در ابتدای جمله قرار گیرند چون احتمال ارتباط آنها با جملهٔ قبلی وجود دارد جهت سهولت امر، از آن «به حسب ما قبل» تعبیر می‌شود.

۵ـ الحمد/ ۲.

۶ـ در صورتی که جارّ و مجرور خبر مبتدا واقع شود، متعلّق به عامل مقدّر که از افعال عموم است می‌باشد.

افعال عموم افعالی هستند که بر «وجودِ مطلق» دلالت می‌کنند، مثل: ثَبَتَ، حَصَلَ، ←

تذکر:

۱ـ جمله‌ای که خبر مبتدا قرار می‌گیرد در اصطلاح «جملهٔ خبریه» نامیده می‌شود و در محلّ رفع می‌باشد.

بین جملهٔ خبریه و مبتدا باید رابطی وجود داشته باشد. این رابط در مثال ۲ ضمیر «هُ» و در مثال ۳ اسم اشاره «ذٰلِكَ» و در مثال ۴ ضمیر «هو» مستقرّ در جار و مجرور است.(۱)

۲ـ گاهی خبر بر مبتدا مقدّم می‌شود.

مثال: ﴿لِلّٰهِ الأَمْرُ﴾.(۲)

ترکیب: لِلّٰهِ: جارّو مجرور، متعلّق به عامل مقدّر، خبر مقدّم، الأَمْرُ: مبتدای مؤخّر.

۳ـ اصل در مبتدا، این است که معرفه باشد ولی اگر نکره دارای نوعی فایده باشد می‌تواند مبتدا قرار گیرد، مانند: فِي الدارِ رجلٌ و سلامٌ عليك.

پرسش و تمرین:

الف: به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱ـ واژه‌های زیر را تعریف کنید:

← وَجَدَ، کانَ و... و در مقابل آنها افعال خصوص قرار دارند و آنها افعالی هستند که بر «وجودِ مقیّد» دلالت می‌کنند، مثل: ضَرَبَ که بر «وجودِ مقیّد به ضرب» دلالت می‌کند.

تذکر این نکته لازم است که در مثال ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ﴾ در صورتی خبر جمله است که متعلّق جارّو مجرور، فعل باشد ولی اگر متعلّق آن را اسم ـ چون کائن، حاصل، ثابت و... ـ فرض کنیم خبر مفرد خواهد بود.

۱ـ به همین جهت، به این جارّ و مجرور، ظرفِ مستقرّ گفته می‌شود.

۲ـ الرّوم/ ۴.

مبتدای اسمی، مبتدای وصفی، خبر.

۲ـ اقسام خبر را شرح دهید.

۳ـ جملهٔ خبریّه چیست و چه خصوصیاتی دارد؟

۴ـ در چه صورتی ابتدا به نکره جایز است؟

ب: عبارات زیر را ترکیب کرده، موارد رفع، نصب وجرّ و علایم هر یك و نیز اعراب محلّی در اسمهای مبنی را مشخص کنید:

۱ـ ﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ﴾. (المطفّفين/ ۱).

۲ـ ﴿وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰواتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ﴾. (النجم/ ۳۱).

۳ـ رُحَماءُ أُمَّتي أَوْساطُهٰا. (نهج الفصاحة/ ح ۱۶۴۹).

۴ـ حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. (نهج الفصاحة/ ح۱۷۶۹).

۵ـ زِيادَةُ الْجَهْلِ تُرْدِي(غرر الحكم/ ۵۴۸۵).

۶ـ شَرُّ النّاسِ مَنْ لٰا يُرْجىٰ خَيْرُهُ وَ لٰا يُؤْمَنُ شَرُّهُ. (غرر الحكم/ ۵۷۳۲).

۷ـ طُوبىٰ لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَطٰابَ كَسْبُهُ وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ وَحَسُنَ خَلِيقَتُهُ. (نهج البلاغة صبحى صالح/ ح ۱۲۳).

برای مطالعه

الْمُبْتَدَأُ: هُو المجرّدُ عن العواملِ اللفظيّةِ مسنداً إليه أو الصِّفةُ الواقعةُ بَعْدَ نفيٍ أو استفهامٍ رافعةً لِظاهِرٍ أو حُكْمِهِ.

وَ الخَبَرُ: هُوَ الْمُجَرّد المسندُ به. (الصمدية)

***

معمول های فعل

شامل :

- فاعل
- نایب فاعل
- مفعول به
- مفعول له
- مفعول فیه
- مفعول مطلق
- حال
- تمییز

***

فاعل

اسم مرفوعی است که عامل مقدّم به آن نسبت داده شده و قیام عامل به آن اسم می‌باشد.

مثال: کلمه «زیدٌ» در جملهٔ «جاءَ زیدٌ» و کلمهٔ «بکرٌ» در جملهٔ «ماتَ بکرٌ» فاعل است.

تذکر:

۱ـ فاعل در جواب«چه کسی؟» یا «چه چیزی؟» می آید.

۲ـ فاعل گاهی اسم ظاهر وگاهی ضمیر است.

مثال اسم ظاهر: جاءَ زیدٌ.

مثال ضمیر: زیدٌ جاءَ(در جاء ضمیر« هو» مستتر است و فاعل آن می باشد).[1]

احکام فعل وفاعل از جهت مفرد و تثنیه و جمع بودن:

الف: اگر فاعل، اسم ظاهر باشد فعل همواره مفرد آورده می‌شود، مثل: قامَ زیدٌ، قامَ الزّیدانِ، قامَ الزّیدونَ.

ب: اگر فاعل، ضمیر باشد صیغهٔ فعل، مطابق با مرجع ضمیر آورده می‌شود. مثل: زیدٌ قامَ، الزّیدانِ قاما، الزّیدونَ قامُوا.

احکام فعل وفاعل از جهت مذکّر و مؤنّث بودن:

الف: اگر فاعل اسم ظاهر ومؤنّث حقیقیّ[2] باشد فعلْ مؤنّث آورده می‌شود، مثل: قامَتْ هندٌ.

ب: اگر فاعل اسم ظاهر ومؤنث مجازی باشد مذکّر ومؤنّث بودن فعل

۱ـ ضمایر فاعلی همان ضمایر متصل مرفوع می‌باشند که در بحث اسمهای مبنی ذکر گردید.

۲ـ مؤنّث حقیقی اسمی است که برای انسان یا حیوان ماده وضع شُده باشد و به عبارُت دیگر در مقابل آن مذکّری از انسان یا حیوان وجود داشته باشد. و مؤنّث مجازی اسمی است که این گونه نباشد بلکه اعتباراً مؤنّث به حساب آید، مثل: شمس، ارض.

هر دو جایز است، مثل: طَلَعَ الشَّمْسُ، طَلَعَتِ الشَّمسُ.

ج: اگر فاعل ضمیر متّصلی باشد که مرجع آن اسمِ مؤنّث است فعلْ مؤنث آورده می‌شود، مثل: الشَّمسُ طَلَعَتْ، هندٌ قامَتْ.

نایب فاعل

مفعولی که بجای فاعل قرار گیرد **نایب فاعل** نام دارد و این در صورتی است که فاعل حذف شده و فعل، بصورت مجهول به مفعول نسبت داده شود، مانند: نُصِرَ زیدٌ.[1]

احکام ذکر شده برای فاعل در مورد نایب فاعل نیز جریان دارد.

پرسش وتمرین:

الف: به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

۱ـ معمولهای فعل را نام ببرید.

۲ـ فاعل را تعریف کرده وضمایر فاعلی را ذکر کنید.

۳ـ احکام مربوط به فعل و فاعل را بیان کنید.

۴ـ نایب فاعل را تعریف کنید.

ب: ترکیب کنید.

۱ـ ﴿عَلَيْها وَ عَلَى الفُلْكِ تُحْمَلُونَ﴾ (المؤمنون / ۲۲).

۱ـ حذف فاعل علل مختلفی دارد، مانند: جهل، ترس، تعظیم، تحقیر و... .

۲ـ ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ﴾ (البقرة/ ۶۱).

۳ـ ﴿تَبَّتْ يَدا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾ (المسدّ/ ۱).

۴ـ ﴿إِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ (القمر/ ۱).

۵ـ كُلُوا واشرَبُوا وَتَصَدَّقُوا وَ أَلْبِسُوا في غَيْرِ إسْرافٍ ... (نهج الفصاحة/ ح۲۱۸۱).

۶ـ حُفَّتْ الجَنَّةُ بالمَكارِهِ وَ حُفَّتِ النّارُ بالشَّهَواتِ. (نهج الفصاحة/ ح۱۳۸۶).

مفعول به

اسم منصوبی است که فعلِ فاعل بر آن واقع شده است.

مثال: نَصَرَ زيدٌ بكراً.

ترکیب: نَصَرَ: فعل، زيدٌ: فاعل، بكراً: مفعول به.

تذکر:

۱ـ مفعول به غالباً در جواب «چه کسی را؟» یا «چه چیزی را؟» می‌آید.

۲ـ گاهی جمله در محل «مفعول به» واقع می‌شود که در این صورت «محلاً منصوب» خواهد بود.

مثال: ﴿قُلْ صَدَقَ اللهُ﴾.[1]

ترکیب: قُلْ: فعل وفاعل (ضمیر «أنت» مستتر در «قُلْ» فاعل است)، صدَقَ: فعل، اللهُ: فاعل، جملهٔ ﴿صَدَقَ اللهُ﴾ مفعول به ومحلاً منصوب.

۱ـ آل عمران/ ۹۵.

۳ـ مفعول به گاهی اسم ظاهر و گاهی ضمیر است. [۱]

مثال ضمیر متصل: ﴿اِهْدِنا إلىٰ سَواءِ الصِّراطِ﴾. [۲]

ترکیب: اِهْدِ: فعل و فاعل (ضمیر أنت فاعل آن می‌باشد)، نا: ضمیر متصل، مبنی بر سکون، محلاً منصوب، مفعول به، إلىٰ: حرف جرّ، سَواء: مجرور و مضاف، الصِّراطِ: مضاف إلیه، جارّ و مجرور متعلق به اِهْدِ.

مثال ضمیر منفصل: ﴿إیّاكَ نَعْبُدُ و إیّاكَ نَسْتَعینُ﴾. [۳]

ترکیب: إیّاكَ: ضمیر منفصلِ منصوب، مبنیّ بر فتح، در محلّ نصب، مفعول به، نَعْبُدُ: فعل وفاعل، ... .

تذکر:

تقدیم مفعول به بر عامل خود جایز است، مانند: زیداً ضَرَبْتُ. و اگر ضمیر منفصل یا اسمی صدارت طلب (چون اسم استفهام) مفعول به قرار گیرند تقدیم آنها بر فعل لازم است.

مثال ۱ـ مَنْ رَأیتَ؟

ترکیب: مَنْ: اسم استفهام، مبنیّ بر سکون، در محلّ نصب، مفعول به، رأیتَ: فعل وفاعل.

مثال ۲ـ ﴿إیّاكَ نَعْبُدُ وَ إیّاكَ نَسْتَعینُ﴾. [۴]

۱ـ ضمایر مفعولی همان ضمایر منصوب می‌باشند که در بحث اسمهای مبنی ذکر گردید.
۲ـ ص/ ۲۲.
۳و۴ـ الحمد/ ۵.

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ مفعول به را تعریف کرده ویژگیهای آن را بیان کنید .

۲ـ ضمایر مفعولی را نام ببرید .

۳ـ در چه مواردی مفعول به بر فعل مقدّم می‌شود؟

ب : ترکیب کنید .

۱ـ ﴿قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ (البقرة/ ۸۸) .

۲ـ ﴿أطيعُوا اللهَ وأطيعُوا الرَّسُولَ﴾ (النساء/ ۵۹) .

۳ـ ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ (الأنبياء/ ۶۸) .

۴ـ البَطانَةُ تَقسي القَلْبَ . (نهج الفصاحة/ ح۱۱۱۱) .

۵ـ عن صاحبِ الزمانِ عليه السلام قال : كانَ عليُّ بنُ الحسينِ زينُ العابدينَ عليه السلام يقول في سجودِه في هذا الموضعِ ـ وأشار بيدِه إلى الحجرِ تحتَ الميزابِ ـ :

عُبَيْدُكَ بِفِنائِكَ ، مِسْكِينُكَ بِفِنائِكَ ، فَقِيرُكَ بِفِنائِكَ ، سائِلُكَ بِفِنائِكَ ، يَسْأَلُكَ ما لا يَقْدِرُ عَليهِ غَيْرُكَ . (الصحيفة السجادية/ ۵۳۶) .

***

مفعول له

اسمی است که علت وقوع عامل خود را بیان می‌کند.

مثال۱ : ضَرَبَ زیدٌ بکراً تأدیباً.

ترکیب: ضَرَبَ: فعل، زیدٌ: فاعل، بکراً: مفعول به، تأدیباً: مفعول له.

مثال ۲ : قَعَدَ زَیدٌ عَنِ الْحَرْبِ جُبْناً.

ترکیب: قَعَدَ: فعل، زیدٌ: فاعل، عَنِ الحربِ: جارّ و مجرور متعلّق به قَعَدَ، جُبناً: مفعول له.

تذکر:

۱ـ مفعول له در جواب سؤالِ «برای چه؟» «به چه علت؟» می‌آید.

۲ـ مفعول له در صورتی که مصدر بوده و با عامل خود از جهت وقت و فاعل متحّد باشد منصوب می‌شود. و در غیر این صورت به وسیلهٔ یکی از حروف جرّ«لام ، مِنْ، في، باء» که دارای معنای تعلیل می‌باشند مجرور می‌گردد.(۱)

مثال ۱ : ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ ...﴾ .(۲)

ترکیب: هُوَ: مبتدا، محلاً مرفوع، الّذي: اسم موصول، در محلّ رفع، خبر، خَلَقَ: فعل وفاعل (ضمیر هو مستتر فاعل آن می‌باشد)، لَكُمْ : جارّ و مجرور متعلّق به خَلَقَ، ما: اسم

۱ـ باید دانست که در صورت وجود شرایط، نصب مفعول له واجب نیست بلکه جرّ آن نیز جایز است، مانند: ضَرَبْتُهُ لِلتّأديبِ.

۲ـ البقرة/ ۲۹.

موصول، در محلّ نصب، مفعول به، فِي الأَرضِ: جارّ و مجرور متعلّق به عامل مقدّر (که صلهٔ ما می‌باشد)، جملهٔ ﴿خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ ... ﴾ صلهٔ الّذي.

در این مثال «مخاطبین» علت برای «خلق» می‌باشند و ضمیر مربوط به آنها ـ چون مصدر نیست ـ مجرور شده است.[1]

مثال ۲: تَهَيَّأْتُ لِلسَّفَرِ.

ترکیب: تَهَيَّأْتُ: فعل و فاعل (ضمیر «تُ» فاعل آن می‌باشد)، لِلسَّفَرِ: جارّ و مجرور، متعلّق به تَهَيَّأْتُ.

در این مثال «سفر» علت برای «تَهَيَّاتُ» است و چون از جهت زمان با عامل خود متّحد نیست مجرور شده است.

مثال ۳: أكرَمْتُكَ لإكْرامِكَ إيّايَ.

ترکیب: أكْرَمْتُ: فعل و فاعل (ضمیر «تُ» فاعل آن می‌باشد)، كَ: ضمیر متّصل، محلاً منصوب، مفعول به، لِـ: حرف جرّ، إكْرامِ: مجرور و مضاف، كَ: مضاف اليه، محلاً مجرور، إيّايَ: ضمیر منفصل، محلاً منصوب، مفعول به برای إكرام.

در این مثال «إكرام» علت برای «أكْرَمْتُ» است و چون ازجهت فاعل با عامل خود متّحد نیست مجرور شده است.

مفعول فيه

اسم منصوبی است که برای بیان زمان وقوع عامل یا مکان آن آورده شده و متضمن معنای «في» می‌باشد. مفعول فیه، در اصطلاح «ظرف» نیز نامیده

۱ـ شرح قَطر النَّدیٰ/ ص ۲۲۷.

می‌شود.

ظرف بر دو قسم است: **ظرف زمان**، مانند: یَـوْم، دَهْر، **ظرف مکان**، مانند: مَسْجِد، فَوْق.

مثال ۱: صامَ زیدٌ یوماً.

ترکیب: صامَ: فعل، زیدٌ: فاعل، یوماً: مفعول فیه.

مثال ۲: صَلّیٰ زیدٌ خَلْفَ عَمْرٍو.

ترکیب: صَلّیٰ: فعل، زیدٌ: فاعل، خَلْفَ: مفعول فیه ومضاف، عَمْرٍو: مضاف إلیه.

مثال ۳: أیْنَ مُعِزُّ الأولیاءِ؟[1]

ترکیب: أیْنَ: اسم استفهام، مبنی بر فتح، محلاً منصوب، مفعول فیه برای عامل مقدّر، خبر مقدّم، مُعِزُّ: مبتدای مؤخّر و مضاف، الأولیاءِ: مضاف إلیه.

تذکر:

۱ـ مفعول فیه در جواب سؤال «چه موقع؟» یا «کجا؟» می‌آید.

۲ـ ظرف مکان در صورتی که محدود باشد به وسیلهٔ «في» مجرور می‌گردد، مانند: صلّیتُ في المسجدِ.

مفعول مطلق

مصدر منصوبی است که بعد از عامل خود قرار می گیرد تا آنرا تأکید کرده و یانوع یا عدد آنرا بیان کند.

۱ـ مفاتیح الجنان، دعاء الندبة.

مثال:

۱ـ مفعول مطلق تأکیدی: قُمْتُ قیاماً.

۲ـ مفعول مطلق نوعی: قُمْتُ قیامَ الأمیرِ.

۳ـ مفعول مطلق عددی: ضَرَبْتُ زیداً ضَرْبَتَیْنِ.

حال

غالباً اسم مشتقّی است که هیأت و چگونگی صاحب خود را بیان می‌کند. حال منصوب است و در جواب سؤال «در چه حالی؟»، «چگونه؟»، «به چه کیفیتی؟» می‌آید.

مثال ۱: جاءَ زَیْدٌ راکِباً.

ترکیب: جاءَ: فعل و عامل در حال، زیدٌ: فاعل و ذوالحال، راکباً: حال.

مثال ۲: رَکِبْتُ الفَرَسَ مُسَرَّجاً.

ترکیب: رَکِبْتُ: فعل و فاعل وعامل در حال، الفَرَسَ: مفعول به و ذوالحال، مسرَّجاً: حال.

تقدیم حال بر عامل خود:

اگر حال صدارت طلب باشد لازم است بر عامل خود مقدم شود.

مثال: کَیْفَ جاءَ زیدٌ؟

ترکیب: کَیْفَ: اسم استفهام، مبنیّ بر فتح، محلاً منصوب، حال، جاءَ: فعل وعامل در حال، زید: فاعل و ذوالحال.

جملهٔ حالیّه:

گاهی جمله در محلّ حال قرار می‌گیرد که در این صورت محلاً منصوب است.

مثال: جاء زیدٌ یَدُهُ علیٰ رأسِهِ.

در این مثال جملهٔ «یَدُهُ علیٰ رأسِهِ» جملهٔ حالیه و در محلّ نصب است.

تمییز

تمییز اسم نکره‌ای است که ابهامِ مستقر در ذات یا نسبت را برطرف می‌کند. تمییز غالباً منصوب است و عامل نصب آن در تمییزِ رافع ابهام از ذات، همان ذات و در تمییز رافع ابهام از نسبت، فعل یا شبه فعل است.

مثال۱: ﴿رأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَکَوکَباً﴾.[1]

ترکیب: رأیتُ: فعل وفاعل، أحَدَ عَشَرَ: مفعول به، محلاً منصوب و عامل در تمییز کوکباً: تمییز.

مثال ۲: هذا رِطلٌ زیتاً.

ترکیب: هذا: مبتدا، رِطْلٌ: خبر، زیتاً: تمییز.

مثال۳: ﴿وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً﴾.[2]

ترکیب: واو: به حسب ماقبل، اِشتَعَلَ: فعل و عامل در تمییز، الرّأسُ: فاعل، شیباً: تمییز برای اشتعال رأس.

۱ـ یوسف/ ۵.

۲ـ مریم/ ۴.

پرسش وتمرين :

الف : به پرسشهای زير پاسخ دهيد .

۱ـ هريك از واژه های زير را توضيح دهيد .

مفعول له ، مفعول فيه ، مفعول مطلق ، حال ، جملهٔ حاليه ، تمييز .

۲ـ شرايط نصب مفعول له را بيان كنيد .

۳ـ مفعول فيه در چه صورتی منصوب است؟

۴ـ اقسام مفعول مطلق را شرح دهيد .

۵ـ در چه صورتی تقديم حال بر عامل خود لازم است؟

۶ـ تمييز را تعريف كرده اقسام آن را نام ببريد .

۷ـ عامل نصب تمييز چيست؟

۸ـ آنچه از منصوبات ومرفوعات تاكنون خوانده ايد نام ببريد .

ب : تركيب كنيد .

۱ـ ﴿اللهُ يَتَوفَّى الأنْفُسَ حينَ مَوْتِها﴾ . (الزّمر/ ۴۲) .

۲ـ ﴿ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ ماتَكْسِبُونَ﴾ . (الأنعام/ ۳) .

۳ـ ﴿ وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسىٰ تَكْليماً﴾ . (النساء/ ۱۶۴) .

۴ـ ﴿ اُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرونَ عَلَى اللهِ الكَذِبَ﴾ . (النساء/ ۵۰) .

۵ـ ﴿ يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي ءاذٰانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ

الْمَوتِ﴾. (البقرة/ ١٩).

۶ـ تُفْتَحُ أبوابُ السَّماءِ نِصْفَ اللَّيْلِ. (نهج الفصاحة/ ح۱۱۶۶).

۷ـ أدْعُوكَ دُعٰاءَ مَنِ اشْتَدَّتْ فٰاقَتُهُ وَ ضَعُفَتْ قُوَّتُهُ و قَلَّتْ حِيْلَتُهُ. (الصحيفة السجادية/ ۳۹۵).

۸ ـ كَيْفَ أدْعُوكَ وَ أنَا الْعٰاصِي وَ كَيْفَ لٰا أدْعُوكَ وَ أنْتَ الكَرِيمُ؟ (الصحيفة السجادية/ ۴۷۷).

برای مطالعه

الفاعِلُ: ما أُسندَ إليهِ العامِلُ فيهِ قائماً بِهِ. (الصمدية).

نائبُ الفاعلِ: هو المفعولُ القائمُ مَقامَهُ. (الصمدية).

المفعولُ به: هو ما وَقَعَ عليه فِعلُ الفاعِل. (قَطْرُ النَّدىٰ).

المعفولُ له: هُو المَصدرُ المعلِّلُ لحدثٍ شارَكَهُ وقتاً و فاعلاً. (قطر الندى)

المفعولُ فيه: هو كلُّ اسمِ زمانٍ أو مكانٍ سُلِّطَ عليه عاملٌ على معنى «في». (شرح قَطْر النَّدىٰ).

المفعولُ المطلقُ: هو مصدرٌ يؤكِّدُ عامِلَهُ أو يُبَيِّنُ نوعَهُ أو عَدَدَهُ. (الصمدية).

الحالُ: هي الصِّفَةُ المُبَيِّنَةُ لِلْهِيئَةِ غيرُ نَعْتٍ. (الصمدية).

التمييزُ: هو النكرةُ الرّافِعَةُ لِلإبْهامِ المُسْتَقَرِّ عَن ذاتٍ أو نِسْبَةٍ. (الصمدية).

اقسام فعل

شامل :
- لازم و متعدی
- معلوم و مجهول
- افعال ناقصه
- افعال مقاربه
- افعال مدح و ذمّ
- فعل تعجّب

لازم و متعدّي

فعل لازم: فعلی است که فقط به فاعل نیاز دارد، مثل: قامَ، ذَهَبَ.

فعل متعدّي: فعلی است که علاوه بر فاعل، طالب **مفعول به** نیز می‌باشد، مثل: نَصَرَ، قالَ.

اقسام فعل متعدّي:

۱ـ**یک مفعولی**، مثل: نَصَرَ زیدٌ بکراً، ومثل: کَتَبَ، قالَ، ضَرَبَ.

۲ـ **دو مفعولی**، مثل: عَلِمَ زیدٌ بکراً عالماً.

ترکیب: عَلِمَ: فعل، زیدٌ: فاعل، بکراً: مفعول اوّل، عالماً: مفعول دوم.

۳ـ **سه مفعولی**، مثل: أَعْلَمَ زیدٌ بکراً خالداً عالماً(زید بکر را آگاه کرد که خالد عالم است).

افعال سه مفعولی عبارتند از: **أَعْلَمَ، أَخْبَرَ، خَبَّرَ، حَدَّثَ، أرىٰ، نَبَّأَ، أَنْبَأَ.**

اقسام فعل دومفعولی: افعال دو مفعولی بر دو قسمند:

۱ـ افعالی که دو مفعول آنها در اصل مبتدا وخبر بوده اند، و این افعال بر دو قسمند:

الف: **افعال قلوب**: افعالی هستند که معنای آنها توسط اعضای باطنی و قوای درونی تحقّق پیدا می‌کند.

وآنها عبارتند از: **حَسِبَ، خالَ، زَعَمَ، ظَنَّ**، (به معنی گمان کرد، پنداشت)، **عَلِمَ، وَجَدَ، رَأىٰ**(به معنی علم پیدا! کرد، یقین کرد).

مثال:

حَسِبَ زیدٌ بکراً عالماً (زید گمان کرد بکر عالم است).

رَأىٰ زیدٌ بکراً عالماً (زید دانست بکر عالم است).

ب: **افعال تَصْیِیْر**: افعالی هستند که به معنای گرداندن و از حالی به حال دیگر درآوردن می‌باشند و آنها عبارتند از: **صَیَّرَ، اِتَّخَذَ، وَهَبَ، جَعَلَ، تَخِذَ، تَرَكَ، رَدَّ.**

مثال: ﴿**اِتَّخَذَ اللهُ إبْراهیمَ خَلیلاً**﴾ .[1]

۱ـ النساء/ ۱۲۵.

۲ـ افعالی که دو مفعول آنها در اصل مبتدا وخبر نبوده است.

مثل: أعطیٰ، کَسیٰ، سَمّیٰ.

مثال: أعْطیٰ زیدٌ بکراً درهماً(زید به بکر درهمی بخشید).

این دسته افعال به «**دو مفعولی باب أعْطیٰ**» مشهورند.

تذکر:

افعال قلوب اگر به باب إفعال برده شوند دارای سه مفعول می گردند.

مثال: عَلِمَ زیدٌ بکراً فاضلاً، أعْلَمَ زیدٌ خالداًبکراًفاضلاً.

معلوم ومجهول

فعل معلوم: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده باشد.

مثال۱: نَصَرَ زیدٌ بکراً.

ترکیب: نَصَرَ: فعل، زیدٌ: فاعل، بکراً: مفعول به.

مثال۲: زیدٌ نَصَرَ بکراً.

ترکیب: زیدٌ: مبتدا، نَصَرَ: فعل و فاعل(فاعلش مستتر است) بکراً: مفعول به، جملهٔ «نَصَرَ بَکْراً» خبر و در محلّ رفع.

فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشده و به مفعول نسبت داده شده باشد، مثل: نُصِرَ بکرٌ (بکر یاری شد).

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ فعل لازم، متعدّی، معلوم و مجهول را تعریف کنید .

۲ـ اقسام فعل متعدّی را توضیح دهید .

۳ـ اقسام فعل دو مفعولی را شرح دهید .

۴ـ افعال سه مفعولی را نام ببرید .

ب : ترکیب کنید .

۱ـ ﴿اِتَّخَذَ اللهُ إبراهيمَ خليلاً﴾ . (النساء/ ۱۲۵) .

۲ـ ﴿وَ جَعَلْنا نومَكُمْ سُباتاً﴾ . (النبأ/ ۹) .

۳ـ الصَبْحَةُ تَمْنَعُ الرِّزقَ . (نهج الفصاحة/ ح۱۸۵۷) .

۴ـ خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ القُرآنَ وَ عَلَّمَهُ . (نهج الفصاحة/ ح۱۵۲۴) .

۵ـ قالَ الصّادِقُ عليه‌السلام : ... فَيَجْعَلُ اللهُ قُمْ وَ أهْلَها قائمينَ مَقامَ الحُجَّةِ . (يوم الخلاص/ ص۱۹۴) .[1]

۱ـ (در زمان غیبت امام عصر عليه‌السلام) خداوند قم و اهل آن را جانشینان آن حضرت قرار می‌دهد (به اعتبار اینکه مردم موظفند در عصر غیبت به فقهاء و مجتهدین رجوع کنند) .

افعال ناقصه

افعالی هستند که بر مبتدا وخبر داخل می‌شوند، ودر آن دو عمل کرده مبتدا را به عنوان اسم وخبر را به عنوان خبر برای خود قرار می‌دهند، عمل این افعال **رفع به اسم و نصب به خبر** است. (۱)

مثال: زيدٌ عالمٌ ـ كانَ زيدٌ عالماً.

ترکیب: كانَ: فعل ناقصه، زيدٌ: اسم كان، عالماً: خبر كان.

افعال ناقصه عبارتند از: **كانَ، صارَ، أصْبَحَ، أمْسىٰ، أضْحىٰ، ظَلَّ، باتَ، مافتئَ، مٰا انفَكَّ، مٰا بَرِحَ، مٰازٰالَ، مٰادامَ، لَيْسَ.**

معانی افعال ناقصه:

كٰانَ: برای تقریر ثبوت خبر برای اسم می‌باشد، **صٰارَ**: گردید.

أصْبَحَ، أمْسىٰ، أضْحىٰ: برای ثبوت خبر برای اسم درهنگام صبح، شب وظهر می‌باشند، مثل: أصْبَحَ زيدٌ غنيّاً (زید هنگام صبح غنیّ شد).

ظَلَّ: برای ثبوت خبر برای اسم در طول روز بکار برده می‌شود، مثل: ظَلَّ زيدٌ راكباً(زید در طول روز سواره بود).

باتَ: برای ثبوت خبر برای اسم در طول شب بکار برده می‌شود، مثل: باتَ زيدٌ نائماً(زید در طول شب خواب بود).

۱ـ وجه نامگذاری این افعال به افعال ناقصه این است که این افعال با مرفوع خود کلام را تمام نمی‌کنند. (الحدائق النديّة/ ۱۱۵).

لَیْسَ: برای نفی خبر از اسم می‌باشد، مثـل: لیس زیدٌ عالماً(زید عالم نیست).

مافَتِئَ، مٰا انْفَکَّ، مابَرِحَ، مازٰالَ: برای دوام ثبوت خبر بـرای اسم، تـا زمان إخبار استعمال می‌شوند، مثل: مٰازالَ زیدٌ أمیراً(زید هنوز امیر است).

مٰادامَ: برای معلَّق کردن چیـزی بر مدت ثبوت خبر برای اسـم می‌باشد، مثل: اِجْلِسْ مٰادامَ زیدٌ جالساً(بنشین مدّتی که زید نشسته است).

دو ویژگی افعال ناقصه:

۱ـ تقدیم خبر این افعال بر اسم آنها جایز است، مثل: کانَ عالماً زیدٌ.

۲ـ تقدیم خبر آنها بر خود افعال، در غیر افعالی که اوّل آنها«مٰا» می‌باشد جایز است، مثل: عالماً کانَ زیدٌ.

ذکر این نکته لازم است که حکم مذکور در مورد لیس اختلافی است.

افعال مقاربه

افعالی هستنـد که بر مبتدا وخبر داخـل شده و مانند افعال نـاقصه عمل می‌کنند، با این تفـاوت که خبَرِ این افعال، باید فعل مضـارع باشد، واز لحاظ معنی بر سه قسم تقسیم می‌شوند:

۱ـ **افعـال رجاء**: بـرای امید داشتـن حصـول خبر بـرای اسـم می‌آینـد وعبارتند از: عَسیٰ، حَریٰ، اِخْلَوْلَقَ.

مثال: عَسیٰ زیدٌ أنْ یَکْتُبَ (امید است زید بنویسد).

ترکیب :عسیٰ : فعل مقاربـه، زیدٌ: اسم عسیٰ، أنْ : ناصبه، یَکْتُبَ : فعل وفاعل، أنْ یَکْتُبَ : خبر عسی.

۲ـ افعال قُرب : برای نزدیکی حصول خبر برای اسم می‌آیند وعبارتند از: **کادَ، کَرَبَ، أوْشَكَ.**

مثال : کٰادَ زیدٌ یَکْتُبُ(نزدیك است زید بنویسد).

ترکیب : کٰاد: فعل مقاربه، زیدٌ: اسم کٰادَ، یَکْتُبُ: فعل وفاعل، خبرِ کٰاد.

۳ـ افعال شروع : در مورد شروع حـاصل شدن خبر بـرای اسم استعمال می‌شوند وعبارتند از: **أنْشَأَ، طَفِقَ، جَعَلَ، أخَذَ.**

مثال : أخَذَ زیدٌ یَکْتُبُ(زید شروع به نوشتن کرد).

ترکیب : أخَذَ: فعل مقاربه، زیدٌ: اسم أخَذَ، یَکْتُبُ: فعل وفاعل، خبرِ أخَذَ.

تذکر:

خبر افعـال رجاء غالبـاً همراه با «أنْ» وخبر افعـال قرب غالبـاً بدون «أنْ» استعمال می‌شود.

***

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ افعال ناقصه را نام ببرید.

۲ـ ویژگیهای افعال ناقصه کدام است؟

۳ـ افعال مقاربه کدامند و بر چند قسم می‌باشند؟

ب: ترکیب کنید.

۱ـ ﴿يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ﴾. (البقرة/ ۲۰).

۲ـ ﴿عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ﴾ (الإسراء/ ۸).

۳ـ ﴿حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مٰا دُمْتُمْ حُرُماً﴾. (المائدة/ ۹۶).

۴ـ كادَ الحَليمُ أَنْ يَكُونَ نبيّاً. (نهج الفصاحة/ ح۲۱۱۳).

۵ـ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: يُصْبِحُ الرَّجُلُ مؤمِناً وَ يُمْسي كافِراً ويُمْسي مؤمِناً ويُصْبِحُ كافِراً. (يوم الخلاص/ ص۳۶۰).[۱]

۶ـ قالَ أميرُ المؤمنين عليه السلام: تَكُونُ النِّسْوَةُ كاشِفاتٍ عارياتٍ مُتَبَرِّجاتٍ، مِنَ الدّينِ خارِجاتٍ وإلىٰ الفِتَنِ مائلاتٍ وإلىٰ الشَّهَواتِ وَ اللَّذّاتِ مُسْرِعاتٍ، لِلْمُحرَّماتِ مُسْتَحِلّاتٍ، في جَهَنَّمَ خالِداتٍ. (يوم الخلاص/ ص۳۹۳).[۲]

***

۱ـ (در آخر الزمان) مرد هنگام صبح مؤمن است وشب کافر می شود، وهنگام شب مؤمن است و صبح کافر می شود (اشاره به این‌که خیلی به آسانی ودر مدت کوتاه ایمان خود را از دست می دهد).

۲ـ (در آخر الزمان) زنان برهنه و عریانند، زینت خود را (به مردان نامحرم) نشان می دهند، از دین خارجند وبه سوی فتنه ها تمایل دارند، به طرف تمایلات نفسانی و لذّتها شتاب می کنند، حرامها را حلال می دانند، جایگاه همیشگی آنها دوزخ است.

افعال مدح وذمّ

افعـال مدح وذمّ افعـالـی هستنـد که بـرای ایجـاد مـدح(ستایـش) ویـا ذمّ(نکوهش) وضع شده اند، وبعد از آنها دو اسم مـرفوع ذکر می‌شوند که اوّلی را فاعل ودوّمی را مخصوص به مدح یا ذمّ می‌نامند.

افعال مدح عبارتند از: نِعْمَ، حَبَّذا.

افعـال ذمّ عبارتنـد از: بِئْسَ، ساءَ.

مثال: نِعْمَ الرَّجُلُ زيدٌ(زید خوب مردی است).

روش ترکیب: اسم مخصـوص به مدح یا ذم، در تـرکیب بایـد یکی از عناوین ترکیبی را دارا باشد ودر ترکیب آن دو وجه ذکر شده است:

ترکیـب اوّل: نِعْمَ: فعل مدح، الـرَّجُلُ: فاعل، زيدٌ: خبر بـرای مبتدای محذوف یعنی هو.

ترکیب دوّم: نِعْمَ: فعل مدح، الـرَّجُلُ: فاعل، نِعْمَ الرَّجُلُ: خبـر مقدّم، زيدٌ: مبتدای مؤخّر.

تذکر:

فاعل در حبَّذا کلمهٔ «ذا» می‌باشد وهمیشه به همین صورت است، یعنی با مفـرد وتثنیه وجمع ومـذکّر ومؤنّـث بودن مخصوص بـه مدح تغییری نمـی‌کند مثل: حَبَّذا زيدٌ والزيّدانِ والزّيدونَ وهِنْدٌ و... .

فعل تعجّب

فعلی است که برای بیان تعجّب وشگفتی از چیزی وضع شده است .

فعل تعجب دارای ۲ صیغه است :

ما أفعَلَهُ و أفْعِلْ بِهِ.

مثال۱ : مٰا أحْسَنَ زیداً(چقدر زید نیکوست!) .

ترکیب : مٰا : تعجبیّه ، مبتدا ، أحْسَنَ : فعل وفاعل ، زیداً : مفعول به ، جملهٔ أحْسَنَ زیداً : خبر و در محلّ رفع .

مثال۲ : أحْسِن بِزیدٍ (چقدر زید نیکوست!) .

ترکیب : : أحْسِنْ : فعل تعجّب ، بـ : حرف جرّ [1]، زیدٍ : مجرور به باء و در محلّ رفع ، فاعل أحْسِنْ .

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ افعال مدح وذمّ را تعریف کنید .

۲ـ فعل تعجّب چیست وصیغه‌های آن کدام است؟

۱ـ حرف جرّ در این جا از نوع «زایدهٔ لازمه» است و متعلّق لازم ندارد . در این جا اقوال دیگری نیز وجود دارد که در کتب مبسوط نحومطرح شده است .

ب: ترکیب کنید.

۱ـ نِعْمَ سِلاحُ المُؤمِنِ الصَّبْرُ والدُّعاءُ. (نهج الفصاحة/ ح۳۱۲۸).

۲ـ ما أحْسَنَ الدُّنيا و إقْبالَها إذا أطاعَ اللهَ مَنْ نالَها

(ديوان امير المؤمنين عليه السلام، ص۳۱۸).

۳ـ حبَّذا نومُ الأكْياسِ و إفْطارُهُمْ. (نهج البلاغة/ ح۱۳۷).

۴ـ بِئْسَ الزّادُ إلَى المَعادِ العُدوانُ عَلىٰ العِبادِ. (نهج البلاغة/ ح۲۱۲).

۵ـ قالَ الإمامُ الرِّضا عليه السلام: ما أحْسَنَ الصَّبْرَ وانتظارَ الفَرَجِ. (يوم الخلاص/ ص۲۱۴).

***

برای مطالعه

اللازِمُ: هو الفعلُ الّذي لا يتجاوزُ الفاعلَ. (التصريف).

المتعدّي: هو الفعلُ الّذي يتعدّي عَنِ الفاعلِ إلى المفعولِ‌به. (التصريف).

أفعالُ المدحِ و الذَّمِ: أفعالٌ وُضِعَتْ لإنشاءِ مدحٍ أو ذمٍّ. (الصمدية).

فِعْلا التَّعَجُّبِ: فِعْلانِ وُضِعا لإنشاءِ التعجّبِ و هما «ما أفْعَلَهُ» و «أفْعِلْ بِهِ». (الصمدية).

حروف عامل

شامل :
- حروف جرّ
- حروف ناصب فعل مضارع
- حروف جازم فعل مضارع
- حروف ناصب اسم
- حروف مشبّهة بالفعل
- حروف شبیه به لیس
- «لا»ی نفی جنس

حروف جرّ

حروف جرّ ۱۷ حرفند که بر اسم داخل شده و آن را مجرور می‌کنند و آنها عبارتند از:

باء، تـاء، کاف، لام، واو، مُنْذُ، مُذْ، خَـلا، رُبَّ، حاشا، مِـنْ، عَدا، في، عَنْ، عَلیٰ، حَتّیٰ، إلیٰ.

معانی باء[1]:

۱ـ إلصاق ، مثل : بزيدٍ داءٌ ومثل : مَرَرْتُ بزيدٍ .

۲ـ اِستعانت ، مثل : كَتَبْتُ بالقَلَمِ .

۳ـ مُصَاحَبت ، مثل : خَرَجَ زيدٌ بِعَشيرتِهِ .

۴ـ مُقابَلَـه ، مثل : بِعْتُ هٰذا بِهٰذا .

۵ـ تَعْـدِيَـه ، مثل : ذَهَبْتُ بزيدٍ .

۶ـ سَبَبِيَّـت ، مثل : ضَرَبْتُهُ بِسُوءِ أدَبِهِ .

۷ـ ظرفيـت ، مثل : جَلَسْتُ بِالمَسْجِدِ .

۸ـ تأكيد (اين معنى در مورد باء زائده است) ، مثل : مٰا زيدٌ بقائمٍ .

۹ـ قَسَـم ، مثل : أُقْسِمُ باللهِ لأُكْرِمَنَّ زيداً .

تذكر:

۱ـ حذف متعلَّق باء قسم جايز است ، مثل : بِاللهِ لأُكْرِمَنَّ زيداً .

۲ـ جملـه‌ای كه در جـواب قسم قرار مـی گيرد اصطـلاحاً «جملةُ جواب قسم» ناميده می‌شود و محلّی از اعراب ندارد .

مثال : أُقْسِمُ بِاللهِ لأُكْرِمَنَّ زيداً .

تركيب : أُقْسِمُ : فعـل و فاعـل ، باللهِ : جارّ و مجـرور متعلّق بـه أُقْسِمُ ، لَـ : لام جواب قسم ، أُكْرِمَـنَّ : فعل و فاعل و نـون تأكيد ، زيداً : مفعول بـه . جملهٔ «لأُكرِمَنَّ زيـداً» جواب قسم

۱ـ بعضـی از حروف جرّ دارای معانـی ديگری هستنـد كه در كتـب مبسوط نحـو مورد بحـث قرار خواهند گرفت . و در اين جا به ذكر آن دسته از معانی كه كاربرد بيشتری دارند اكتفا شده است .

است و محلّی ازاعراب ندارد.

معانی مِنْ:

۱ـ ابتداء غایت[1] در مکان، مثل: سِرْتُ مِنَ البَصْرةِ إلَی الكُوفَةِ.

۲ـ ابتداء غایت در زمان، مثل: مُطِرْنا مِنْ الجُمْعَةِ إلَی الجُمْعَةِ.

۳ـ بیان جنس، مثل: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأوثانِ﴾.[2]

۴ـ تبعیض، مثل: أخَذْتُ مِنَ الدَّراهِمِ.

۵ـ تأکید(این معنی در صورتی است که مِنْ زایده باشد)، مثل: ما قامَ مِنْ أحَدٍ.

۶ـ تعلیل، مثل: ﴿مِمّا خَطِیْئاتِهِمْ أُغْرِقُوا﴾.[3]

ترکیب: مِنْ: حرف جرّ، ما: زایده، خَطیئاتِ: مجرور به مِنْ و مضاف، هم: مضاف إلیه أُغْرِقُوا: فعل مجهول و نایب فاعل (ضمیر واو نایب فاعل است)، جارّ و مجرور متعلّق به أُغْرِقُوا.

معانی إلیٰ:

۱ـ انتهاء غایت در مکان، مثل: سِرْتُ مِنَ البَصْرَةِ إلَی الكُوفَةِ.

۲ـ انتهاء غایت در زمان، مثل: ﴿وألْقَیْنا بینَهُمُ العَداوَةَ والبَغْضاءَ إلیٰ یومِ القیامَةِ﴾.[4]

۳ـ معنای مَعَ، مثل: ﴿ولا تَأكُلُوا أمْوالَهُمْ إلیٰ أمْوالِكُمْ﴾.[5]

۱ـ غایت در این جا به معنای مسافت است.

۲ـ الحج/ ۳۰.

۳ـ نوح/ ۲۵.

۴ـ المائدة/ ۶۴.

۵ـ النساء/ ۳.

معانی في :

۱ـ ظرفیت، مثل: زيدٌ في الدارِ و مثل: النّجاةُ في الصِّدقِ.

۲ـ مصاحبت، مانند: ﴿فَخَرَجَ عَلىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾.[۱]

ترکیب: فـ: به حسب ماقبل، خَرَجَ: فعل و فاعل (ضمیر هو فاعل آن است)، علیٰ: حرف جرّ، قومِ: مجرور و مضاف، هُ: مضاف الیه(جارّ ومجرور متعلّق به خَرَجَ)، في: حرف جرّ، زِيْنَةِ: مجرور و مضاف، هُ: مضاف الیه(جارّ و مجرور متعلّق به خَرَجَ).

۳ـ تعلیل، مانند: ﴿فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فيهِ﴾.[۲]

ترکیب: فَـ: به حسب ما قبل، ذا: اسم اشاره، مبتدا، لِـ: حرف بُعد، كُنَّ: حرف خطاب، الّذی: اسم موصول، خبر، لُمْتُنَّ: فعل و فاعل، نـ: حرف وقایه[۳]، ی: ضمیر متصل، مفعول به، في: حرف جرّ، ه: ضمیر متصل، در محلّ جرّ به في. (جملهٔ «لُمْتُنَّنی فیه» صله برای الّذی).

۴ـ استعلاء، مانند: ﴿لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ﴾[۴].

ترکیب: لَـ: جواب قسم مقدّر، أُصَلِّبَنَّ: فعل و فاعل و نون تأکید(ضمیر أنَا فاعل آن می‌باشد)، كُمْ: مفعول به برای لَأُصَلِّبَنَّ، في: حرف جرّ، جُذُوعِ: مجرور به في و مضاف، النَّخْلِ: مضاف الیه، جارّ و مجرور متعلّق به «أُصَلِّبَنَّ».

۱ـ القصص/ ۷۹.

۲ـ یوسف/ ۳۲.

۳ـ نون وقایه نونی است که در بعضی موارد به آخر فعل یا اسم یا حرف متصل شده و از اشتباه کلمات با یکدیگر جلوگیری می‌کند.

۴ـ طه/ ۷۱.

معانی لام:

۱ـ استحقاق، مثل: الحمدُ للهِ.

۲ـ اختصاص، مثل: الکتابُ لزیدٍ و مثل: الکتابُ للمدرسةِ.

۳ـ قَسَم، مثل: لِلّهِ لا یُؤَخَرُ الأجَلُ.

۴ـ تعلیل، مثل: ضَربتُ زیداً للتأدیبِ.

۵ـ تأکید(این معنی در مورد لام زایده است)، مثل: ﴿رَدِفَ لَکُمْ﴾.[1]

رُبَّ

بر اسم **نکرهٔ موصوفه**[2] داخل می‌شود، مثل: رُبَّ رجلٍ کریمٍ في الدارِ.

ربّ از حروفی است که در ترکیب زاید است ولی در معنی زاید نیست، به همین جهت آن را «**حرف جرّ شبه زاید**» می‌گویند ونیازی به متعلَّق ندارد. ومحلّ مجرور آن در بعضی موارد ـ چون مثال فوق ـ رفع، بنابر ابتدائیّت است.[3]

ترکیب: رُبَّ: حرف جرّ شبه زاید، رجلٍ: مجرور به ربّ، در محل رفع، مبتدا، کریمٍ: صفت برای رجل، في الدار: جارّ ومجرور، متعلق به عامل مقدّر، خبر مبتدا.

۱ـ النمل/ ۷۲.

۲ـ گاهی نیز بر سر ضمیر در می آید، مثل: رُبَّهُ رَجُلاً، و مراد از نکره موصوفه اسم نامعیّنی است که برای آن صفتی ذکر شده باشد.

۳ـ درصورت مبتدا بودن مجرور ربّ در بسیاری از موارد خبر آن محذوف است مثل قول امیر المؤمنین ﷺ: رُبّ لَغْوٍ یَجْلِبُ شرّاً(غررالحکم/ ح۵۲۹۰).

معانی عَلیٰ:

۱ـ اِستعلاء، مثل: زیدٌ عَلَی السَّطْحِ و مثل: عَلَیْهِ دَیْنٌ.

۲ـ ظرفیت، مثل: ﴿وَدَخَلَ المَدینَةَ عَلیٰ حینِ غَفْلَةٍ مِنْ أهْلِهٰا﴾.[۱]

۳ـ مصاحبت، مثل: ﴿وَ آتَی المالَ عَلیٰ حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبیٰ ...﴾.[۲]

عَنْ:

مهمترین معنای «عَنْ» مجاوزه است، مثل: رَمَیْتُ السَّهْمَ عَنِ القَوسِ و مثل: بَلَغَني عَنْ زیدٍ حدیثٌ.

معانی کاف:

۱ـ تشبیه وآن بر دو قسم است:

الف ـ تشبیه در ذات، مثل: زیدٌ کأخیهِ.

ب ـ تشبیه در صفات، مثل: زیدٌ کالأسَدِ.

۲ـ تأکید وآن کافِ زایده است، مثل: ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شيءٌ﴾.[۳]

کاف جارّه بر ضمیر داخل نمی‌شود.

۱ـ القصص/ ۱۵.
۲ـ البقرة/ ۱۷۷.
۳ـ الشوری/ ۱۱.

مُذْ ومُنْذُ :

این دو حرف در زمان ماضی برای ابتداء غایت و در زمان حاضر برای ظرفیت می‌آیند، مثل: مٰا رأیتُهُ مُذْ یَوْمِ الجمعةِ و مثل: مٰا رأیتُهُ مُنْذُ یَوْمِنٰا.

معانی حتّیٰ :

۱ـ انتهاء غایت، مثل: أَکَلْتُ السَّمَکَةَ حَتّیٰ رَأْسِها.

فرق بین «حتّیٰ» و «إلیٰ» در این است که مابعد «حتّیٰ» داخل در حکم ما قبل است بخلاف «إلیٰ».

۲ـ به معنای مع، مثل: قَدِمَ الحاجُّ حَتّی المُشاةِ.

«حتّیٰ» نیز از حروفی است که بر ضمیر داخل نمی‌شود.

واو قَسَم :

مثل: وَاللهِ لأَضْرِبَنَّ زیداً.

متعلَّق واو قسم همواره محذوف است، پس در اینجا «وَاللهِ» متعلّق به «اُقْسِمُ» محذوف است واین حرف بر ضمیر داخل نمی‌شود.

تاء قَسَم :

مثل: تَاللهِ لأَضْرِبَنَّ زیداً.

از ویژگیهای تاء قسم این است که فقط بر سر لفظ «الله» داخل می‌شود.

حاشا :

برای تنزیه است، مثل: سٰاءَ القومُ حاشٰا زیدٍ.

خَلا وعَدا:

برای استثناء استعمال می‌شوند، مثل: جاءَ القومُ عَدٰا زيدٍ وأكرمتُ القومَ خَلا زيدٍ.

حرف جرّ اصلی وزاید: اگر با فرض حذف حرف جرّ، خللی به معنای کلام وارد شود آن حرف جرّ را «**اصلی**» می نامند، مثل «باء» در ﴿**ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ**﴾، واگر با فرض حذف، خللی به معنای کلام وارد نشود آن را حرف جرّ «**زاید**» می نامند، مثل «باء» در «مازَيدٌ بِقائمٍ».

ترکیب: مٰا: حرف نفی، زيدٌ: مبتدا، باء: حرف جرّ زاید، قائمٍ: مجرور به باء زایده وخبر.

حرف جرّ زاید و حروفی چون کاف، حاشا، خلا و عدا متعلّق ندارند.

پرسش وتمرین:

الف: به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

۱ـ حروف عامل رانام ببرید.

۲ـ حروف جرّ کدامند وعمل آنها چیست؟

۳ـ مهمترین معانی هر یك از حروف جرّ را ذکر کنید.

۴ـ ویژگیهای حروف قَسَم را بیان کنید.

۵ـ حروفی که برای غایت بکار می‌روند را با یکدیگر مقایسه کنید.

ب: جملات زیـر را ترکیب کـرده و معانی هـر یك از حروف جـرّ را ذکر کنید:

۱ـ ﴿ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيلِ﴾ . (البقرة/ ۱۸۷).

۲ـ ﴿اِهْبِط بِسَلامٍ مِنّا﴾ . (هود/ ۴۸).

۳ـ ﴿نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ﴾ . (القمر/ ۳۴).

۴ـ ﴿فاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى المَرافِقِ﴾ . (المائدة/ ۶).

۵ـ ﴿في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ . (البقرة/ ۱۰).

۶ـ ﴿وَ مَا اللهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ﴾ . (البقرة/ ۷۴).

۷ـ ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ القَصَصِ﴾ . (يوسف / ۳).

۸ـ ﴿فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ﴾ . (البقرة/ ۲۵۳).

۹ـ ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالمَسْكَنَةُ﴾ . (البقرة/ ۶۱).

۱۰ـ ﴿يأمُرونَ بِالمَعْروفِ وَ يَنْهَونَ عَنِ المُنْكَرِ وَيُسارِعُونَ فِي الخَيْراتِ﴾. (آل عمران/ ۱۱۴).

۱۱ـ رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذُ مِنْ صَوْلٍ. (نهج البلاغة/ ح۳۸۸).

۱۲ـ قالَ الصّادِقُ عليه السلام : يَفْرَحُ بِهِ أَهْلُ السَّماءِ وَ أَهْلُ الأرْضِ ... . (يوم الخلاص/ ۴۶۳).[1]

***

۱ـ اهل آسمان و زمین به سبب او (حضرت مهدی عليه السلام) شادمان می‌گردند.

حروف ناصب فعل مضارع

حروف ناصب فعل مضارع عبارتند از: أنْ، لَنْ، كَيْ، إذَنْ.

مثال: ﴿لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصيراً﴾. [۱]

ترکیب: لَنْ: ناصبه، تَجِدَ: فعل مضارع، منصوب به لَنْ، ضمیر مستتر أنتَ فاعلش، لَهُمْ: جارّ ومجرور، متعلّق به تَجِدَ، نصيراً: مفعول به.

أنْ:

از ویژگیهای «أنْ» این است که فعل مضارع را به تأویل مصدرمی برد واختصاص به زمان استقبال دارد.

مثال: ﴿أنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾. [۲]

ترکیب: : أنْ: ناصبه، تَصُومُوا: فعل وفاعل، أن تصُومُوا: تأويل به مصدر می‌رود، مصدر در محل رفع، مبتدا، خيرٌ: خبر، لَكُمْ: جارّ ومجرور، متعلّق به خيرٌ، تقدير آن چنين است: صَوْمُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ.

لَنْ:

معنای آن نفی مستقبل همراه با تأکید نفی است، مثل: لَنْ يَضْرِبَ زيدٌ(زید هرگز نخواهد زد).

۱ـ النساء/ ۱۴۵.

۲ـ البقرة/ ۱۸۴.

كَيْ :

برای تعلیل است وسبب بودن ماقبل برای مابعد را می‌رساند.

مثال : أسْلَمْتُ كَيْ أدْخُلَ الجَنَّـةَ .

ترکیب : أسْلَمْتُ : فعل وفاعل، كَيْ : ناصبه، أدخُلَ : فعل وفاعل، الجنَّـةَ : مفعول فيه.

إذَنْ :

برای جواب وجزاء است، مثل اینکه گفته شود : أنا آتيكَ، ودر جواب بگویی : إذَنْ أُكْرِمَكَ .

حروف جازم فعل مضارع

حروف جازم فعل مضارع عبارتند از: **لَمْ، لمّا، لامِ امر، «لا»ی نهی، إنْ شرطيه.**

لَمْ :

مضارع را ازجهت معنی به ماضی تبدیل کرده آن را منفی می‌کند.

مثل : لَمْ يَضْرِبْ زيدٌ(زيد نزد) .

لَمّا :

مانند لم، مضارع را به ماضی قلب کرده وآن را منفی می‌کند ولی فعل منفی را در زمان ماضی تا حال استمرار می‌دهد.

مثال: ﴿وَلَمّا يَدْخُلِ الإيمانُ فی قُلُوبِكُمْ﴾ . (۱)

ترکیب: واو: به حسب ما قبل، لمّا: جازمه، يَدْخُلْ: فعل مضارع، مجزوم به لمّا، الإيمانُ: فاعل، فی: حرف جرّ، قلوبِ: مجرور ومضاف، كُمْ: مضاف إليه در محل جرّ، جارّ ومجرور متعلّق به يَدْخُلْ.

ویژگیهای لَمّا:

۱ـ نفی فعل را در زمان ماضی تا حال استمرار می‌دهد.

۲ـ حذف فعل لَمّا جایز است، مثل: نَدِمَ زيدٌ ولَمّا. یعنی: لمّا يَنْفَعْهُ النَّدَمُ، بخلاف لم.

۳ـ در مدخول لمّا توقّع حصول است، بخلاف لَمْ.

لام امر:

بر فعل مضارع داخل می‌شود وفعل مضارع را دارای معنی طلب می‌نماید، مثل: لِيَضْرِبْ زيدٌ بكراً(زید باید بکر را بزند).

«لا»ی نهی:

بر فعل مضارع داخل شده وفعل مضارع را دارای معنی طلب ترك فعل می‌نماید.

مثال: ﴿لايَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الكافِرينَ أولياءَ﴾ . (۲)

ترکیب: لا: حرف نهی، يتَّخذْ: فعل مضارع مجزوم به لا، المؤمنون: فاعل، الكافرينَ: مفعول اوّل، أولياءَ: مفعول دوّم.

۱ـ الحجرات/ ۱۴.

۲ـ آل عمران/ ۲۸.

إنْ :

از حروف جازمه است که بر سر دو جمله داخل شده ویکی را شرط ودیگری را جواب قرار می‌دهد به همین جهت آن را «إن شرطیّه» می‌نامند.

مثال : ﴿إنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ﴾.[1]

ترکیب : إنْ : شرطیّه، تَنْصُرُوا : فعل وفاعل، مجزوم به إنْ، فعل شرط، اللهَ: مفعول به، ینصُرْ: فعل وفاعل، مجزوم به إن، جواب شرط، کُمْ: مفعول به.

تذکر:

اگر «إنْ شرطیّه» بر دو فعل ماضی داخل شود، معنی آن دو را به مضارع تغییر داده ودر لفظ آن دو عمل نمی‌کند، بلکه آنها را محلاّ ً مجزوم می‌نماید مثل : إنْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُ.

واگر فعل اوّل مضارع وفعل دوّم ماضی باشد فعل اوّل، لفظاً مجزوم می‌شود وفعل دوّم محلاّ ً، مثل : إنْ تَضْرِبْ ضَرَبْتُ.

واگر بر عکس بود، فعل اوّل محلاًّ مجزوم می‌شود وفعل دوّم جایز الوجهین است، یعنی هم می‌تواند لفظاً مجزوم باشد هم می‌تواند مجزوم نباشد.

مثل : إنْ ضربتَ أضْرِبْ یا أضْرِبُ.

جمله‌ای که در جواب شرطِ جازم قرار می‌گیرد، اگر مقرون به فاء باشد، محلاًمجزوم خواهد بود، مثل : إنْ تَجْلِسْ فَأنَا أجْلِسُ.

۱ـ محمّدﷺ/ ۷.

ترکیب : إنْ : حرف شرط ، تَجْلِسْ : فعـل شرط ، مجزوم به إنْ ، ضمیر مستتر أنـتَ فاعل آن ، فاء : رابطه ، أنا : مبتـدا ، أجلِسُ : فعل و فاعل ، خبرِ أنا و در محلّ رفـع ، جملهٔ «أنا أجْلِسُ» جواب شرط و محلاً مجزوم .

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ حروف ناصب فعل مضارع را با معانی آنها بیان کنید .

۲ـ ویژگیهای «أن ناصبه» را ذکر کنید .

۳ـ حروف جازم فعل مضارع را با معنای آنها ذکر کنید .

۴ـ فرق بین لم ولمّا را شرح دهید .

۵ـ حالات فعل شرط وجواب شرط را توضیح دهید .

ب : ترکیب کنید .

۱ـ ﴿وَلاٰ تَلْبِسُوا الحَقَّ بالبٰاطِلِ﴾ . (البقرة/ ۴۲) .

۲ـ ﴿ولاٰتَأْكُلُوا مِمّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ﴾ . (الأنعام/ ۱۲۱) .

۳ـ ﴿يُرِيدُ اللهُ أنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الإنْسانُ ضَعِيفاً﴾ . (النساء/ ۲۸) .

۴ـ ﴿فَأُولئِكَ عَسى اللهُ أنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ﴾ . (النساء/ ۹۹) .

۵ـ ﴿وَ إنْ تَعُودُوا نَعُدْ﴾ . (الأنفال/ ۱۹) .

۶ـ ﴿وَ لاٰتَحْسَبَنَّ الّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللهِ أمْواتاً﴾ . (آل عمران/ ۱۶۹) .

۷ـ لاتَضَعُوا الحِكْمَةَ عِنْدَ غَيْرِ أهْلِها ... . (نهج الفصاحة/ ح۲۴۶۴) .

حروف ناصب اسم

بعضی از حروفند کـه اسم مابعد خود را منصوب می‌نماینـد وآنها عبارتند از: «واو» به معنای «مَعَ»، «إلاّ» ی استثنائیّه، حروف نداء.

«واو» به معنای«مَعَ»: واوی است که دارای معنای همراهـی می‌باشد و اسم منصوب مابعد آن را «مفعولٌ معه» می گویند.

مثال: جِئْتُ وَ زیداً.

ترکیب: جئتُ: فعل وفاعل، واو: به معنای مع، زیداً: مفعول معه.

«إلاّ»ی اِستثنائیّه: برای خـارج کردن مابعد خـود از حکم ما قبل مـی‌آید ومابعد آن را «مُسْتَثْنیٰ»می گویند.

مثال: جاءَ القَومُ إلاّ زیداً.

ترکیب: جاءَ: فعل، القومُ: فاعل، إلاّ: اِستثنائیّه، زیداً: مُستثنیٰ.

اقسام مستثنیٰ:

مستثنیٰ، بر دو قسم است: **متصل و منقطع**.

اگر مستثنیٰ حقیقتاً داخل در مستثنیٰ منه بوده و به وسیلهٔ ادات استثناء از حکم مستثنی منه خارج شده باشد مستثنی را **متصل**می‌نامند.

مانند: جاءَ القومُ إلاّ زیداً.

اگر مستثنی، حقیقتاً داخل در مستثنیٰ منه نباشد بلکه حکماً داخل در آن

باشد مستثنی را **منقطع** می‌نامند، مانند: جاء القومُ إلاّ حماراً.[۱]

توجّه: اگر مستثنی منه، در کلام ذکر نشـده و کلام منفی باشد مستثنیٰ را **«مستثنای مفرّغ»** می‌نامند، که به خواهش عامل اعراب داده می‌شود.

مثل: مٰا جاءَ إلاّ زيدٌ.

ترکیب: مٰا: نافیه، جٰاءَ: فعل، إلاّ: اِستثنائیّه، زیدٌ: فاعل برای جاء.

حروف نداء:

حروفی هستند کـه برای خواندن ودعوت کردن مخاطب مـی‌آیند وعبارتند از: **یٰا، أیٰا، هَیٰا، أيْ، أ.**

از این حروف «أ» برای ندای قریب، «أيْ» برای ندای متوسط، «أیا و هَیا» برای ندای بعید و «یا» برای هر سه مورد استعمال می‌شود.

اسم بعد از این حروف «مُنادیٰ» نامیده می‌شود.

اقسام مُنادیٰ:

۱ـ**مضاف**، مانند: یا عبدَ اللهِ.

۲ـ **شبه مضاف**[۲]، مانند: یا وَجِیهاً عِنْدَ اللهِ.

۱ـ باید دانست کـه حکم مستثنیٰ در همهٔ موارد، وجوب نصب نیست بلکـه در بعضی موارد نصب آن جایز است وحتی گاهی نصب آن مرجوح است. که احکام تفصیلی آن در کتب مبسوط نحو مطرح شده است.

۲ـ شبه مضاف کلمه‌ای است که معنای آن با کلمهٔ بعد از آن تمام شود.

۳ـنکرهٔ غیر مقصوده، مانند: یا غافِلاً و الموتُ یَطْلُبُهُ.

۴ـمفرد معرفه، مانند: یا زیدُ، یا زیدُونَ.

۵ـنکرهٔ مقصوده، مانند: یا رَجُلُ.

سه قسم اوّل منادی، منصوب و دو قسم دیگر مبنی بر علامت رفع خود می‌باشند.

تذکر:

گاهی حرف ندا حذف می‌شود، مثل: ﴿یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذا﴾.[1]

پرسش وتمرین:

الف: به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

۱ـ مفعول معه را تعریف کنید.

۲ـ اِستثناء چیست و اقسام مُستثنیٰ کدام است؟

۳ـ مُستثنای مُفَرَّغ چیست؟

۴ـ حروف نداء را نام ببرید.

۵ـ مُنادیٰ در چه صورتی معرب و در چه صورتی مبنی است؟ توضیح دهید.

۱ـیوسف/ ۲۹.

ب: ترکیب کنید.

۱ـ﴿وَ مايَخْدَعُونَ إلاّ أنْفُسَهُمْ﴾. (البقرة/ ۹).

۲ـ يا مُبْتَدِءاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها. (مفاتيح الجنان/ ۸۸).

۳ـ يا مَنِ اسْمُهُ دَواءٌ وذِكْرُهُ شِفاءٌ وطاعَتُهُ غِنىً. (مفاتيح الجنان/ دعاء الكميل).

۴ـ يا عَفُوٌّ يا غَفُورُ يا صَبُورُ يا شَكُورُ يا رَؤُفُ يا عَطُوفُ يا مَسْؤولُ يا وَدُودُ يا سُبُّوحُ يا قُدُّوسُ. (دعای جوشن کبیر).

۵ـ يا مُقَلِّبَ القُلُوبِ والأبصارِ يا مُدَبِّرَ اللَّيلِ والنَّهارِ يا مُحَوِّلَ الحَوْلِ والأحْوالِ حَوِّلْ حالَنا إلىٰ أحْسَنِ الحالِ. (مفاتيح الجنان/ ص۶۱۸).

۶ـ... قَدْ خُلِّيتُمْ وَ الطَّريقَ... . (نهج البلاغة/ ص۳۸۱).

۷ـ مَوْلايَ مَوْلايَ أنْتَ المَوْلىٰ وَ أنَا الْعَبْدُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إلاّ الْمَولىٰ؟ (الصحيفة السجادية/ ۳۸۶).

۸ـ أيْ ربِّ جَلِّلْني بِسِتْرِكَ وَ اعْفُ عَنْ تَوْبيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ. (الصحيفة السجادية/ ۲۱۷).

۹ـ اللّهمّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

***

برای مطالعه

المفعولُ مَعَه: هو المذكورُ بَعْدَ واو المعيَّةِ لِمصاحَبَةِ معمولِ عامِلِه. (الصمدية).

المُسْتَثنىٰ: هو لفظٌ يُذْكَرُ بَعْدَ إلاّ وَ أخواتِها لِيُعْلَمَ أنَّهُ لا يُنْسَبُ إلَيْهِ ما يُنْسَبُ إلىٰ ما قَبْلَها. (الهداية)

المناديٰ: هو اسمٌ مَدْعُوٌّ بحرفِ النداء. (الهداية).

حروف مشبَّهة بالفعل[1]

حروفی هستند که بر مبتدا وخبر داخل شده مبتدا را به عنوان اسم وخبر را به عنوان خبر برای خود قرار می‌دهند، عمل این حروف، **نصب به اسم و رفع به خبر** است.

حروف مشبّهة بالفعل عبارتند از: **إنَّ، أنَّ، كَأنَّ، لَيْتَ، لٰكِنَّ، لَعَلَّ.**

مثال: إنَّ زيداً عالمٌ.

ترکیب: إنَّ: مشبّهة بالفعل، زيداً: اسم إنَّ، عالِمٌ: خبر إنَّ.

۱ـ وجه نامگذاری این حروف به مشبهة بالفعل این است که بعضی از خصوصیات فعل را دارا هستند از جمله اینکه: الف ـ این حروف همانند فعل دارای سه حرف یا بیشتر هستند. ب ـ آخر اینها مانند فعل ماضی مبنی بر فتح است. ج ـ در اینها معنی فعل وجود دارد. د ـ همانند افعال عمل رفع ونصب انجام می دهند.

إنَّ و أنَّ :

این دو حرف برای تأکید حکم و برطرف کردن شك از آن بکار می‌روند و فرق بین آن دو این است که إنَّ با اسم وخبر خود کلامی تامّ است ولی أنَّ با اسم وخبرخود در حکم مفرد(غیر جمله) است، یعنی: بجای أنَّ واسم وخبر آن می‌توان اسم مفردی قرار داد بخلاف إنّ.

اسم مفردی که به جای أنَّ واسم وخبرآن قرار می‌گیرد مصدری از لفظ خبر است که مضاف به اسم أنَّ گردیده است.

مثال: سَمِعْتُ أنَّ زيداً قائمٌ.

ترکیب: سَمِعْتُ: فعل وفاعل، أنَّ مشبهة بالفعل، زيداً: اسم أنَّ، قائمٌ: خبر أنَّ، أنَّ با اسم وخبرخود به تأویل مصدر رفته و به عنوان مفعول‌به سَمِعْتُ می‌باشد، تقدیر آن چنین است: سَمِعْتُ قيامَ زيدٍ.

مواردی از وجوب کسر همزهٔ انّ :

با توجه به این که گفتیم إنَّ با اسم وخبر خود کلامی تامّ است پس اگر انَّ در جایگاهی قرار گیرد که در آن جایگاه باید کلام تام قرار گیرد لازم است همزه انّ را مکسور بخوانیم، مانند موارد زیر:

۱ـ در ابتدای کلام، مثل: إنَّ زيداً قائمٌ.

۲ـ بعد از موصول، مثل: جاءَ الّذي إنّ أباهُ عالِمٌ.

۳ـ بعد از مادّهٔ قول، مثل: ﴿ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ ﴾ [1].

۱ـ البقرة/ ۶۹.

۴ـ بعد از قَسَم، مثل: ﴿وَ العَصْرِ إنّ الإنْسانَ لَفي خُسْرٍ﴾.[۱]

۵ـ بعد از نداء، مثل: ﴿يٰا لُوطُ إنّا رُسُلُ رَبِّكَ﴾.[۲]

مواردی از وجوب فتح همزه انّ:

اگر انّ با اسم وخبر در جایی قرار گرفت که در آن جایگاه طبق قاعده باید اسم مفرد قرار بگیرد همزه انّ را مفتوح می‌خوانیم، مانند موارد زیر:

۱ـ اگر انَّ با اسم وخبر در محل رفع قرار گیرد، مثل: بَلَغَني أنَّ زيداً عالِمٌ و مثل: عِنْدي أنَّكَ عالمٌ.

۲ـ اگر انَّ با اسم وخبر در محل نصب قرار گیرد، مثل: كَرِهْتُ أنَّكَ قائِمٌ.

۳ـ اگر انَّ با اسم وخبر در محل جرّ قرار گیرد، مثل: أعْجَبَني اشتهارُ أنّكَ فاضِلٌ و مثل: عَجِبْتُ مِنْ أنَّكَ قائِمٌ.

لٰكِنَّ:

برای استدراك است. استدراك به این معناست که به مابعد آن، حکمی مخالف ما قبل نسبت داده شود.[۳] به همین جهت لکنَّ بین دو کلام که از جهت نفی واثبات با یکدیگر مغایرت دارند واقع می‌شود.

۱ـ العصر/ ۱.

۲ـ هود / ۸۱.

۳ـ الحدائق النديّة/ ۱۲۶.

مثال۱ : ما جاءَ زيدٌ لكنَّ عمراً جاءَ .

مثال۲ : جاءَ زيدٌ لكنَّ عمراً لَمْ يَجِئْ .

لَيْتَ :

برای تمنّـي است و تمنّي اظهـار محبّت شيئ غيـر ممكن يا ممكـنِ غير متوقّع است . (۱)

مثال۱ : لَيْتَ الشَّبابَ يَعُودُ .

مثال ۲ : لَيْتَ زيداً عالمٌ .

لَعَلَّ :

برای تـرجّی اسـت و آن طلب امر محبـوبی است کـه حصول آن نـزديك شمرده شده است . (۲) مثل : ﴿ لعَلَّ السّاعَةَ قريبٌ ﴾ . (۳)

كَأَنَّ :

برای تشبيه چيزی به چيزی بکار می‌رود، مثل : كَأَنَّ زيداً الأسَدُ .

۱ـ الحدائق النديّة/ ۱۲۷ .

۲ـ شرح قطر الندی/ ۱۴۹ .

۳ـ الشوری/ ۱۷ .

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ حروف مشبّهة بالفعل را نام ببرید وعمل آنها را توضیح دهید .

۲ـ چرا این حروف را مشبّهة بالفعل نامیده اند؟

۳ـ معانی حروف مشبّهة بالفعل چیست؟

۴ـ فرق إنّ وأنَّ را بیان کنید .

۵ـ مواردی که باید همزه انَّ مکسور باشد را بیان کنید .

۶ـ در چه مواردی باید همزهٔ انَّ مفتوح باشد؟

۷ـ فرق بین لَیْتَ ولَعَلَّ چیست؟

ب : ترکیب کنید .

۱ـ ﴿وَقُلْ جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ إنَّ الباطِلَ كانَ زَهُوقاً﴾ . (الإسراء/ ۸۱) .

۲ـ ﴿إنَّ اللهَ اصْطَفىٰ آدَمَ ونُوحاً وآلَ إبْراهيمَ و آلَ عِمْرانَ عَلَى العالَمينَ﴾. (آل عمران/ ۳۳) .

۳ـ ﴿إنّا أنْزَلناهُ في لَيْلَةِ القَدْرِ﴾ . (القدر/ ۱) .

۴ـ ﴿وَ أطيعُوا اللهَ والرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ . (آل عمران/ ۱۳۲) .

۵ـ ﴿إنّ اللهَ لا يَغْفِرُ أنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ . (النساء/ ۴۸) .

۶ـ ﴿كَأنَّهُنَّ الياقُوتُ وَ المَرجانُ﴾ . (الرّحمٰن/ ۵۸) .

۷ـ ﴿وَللهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ ولِلْمُؤمِنينَ وَلٰكِنَّ المُنافِقينَ لا يَعْلَمُونَ﴾ . (المنافقون/ ۸) .

۸ـ ﴿يَقُولُونَ يا لَيْتَنا أطَعْنا اللهَ وَ أطَعْنا الرَّسولا﴾ . (الأحزاب/ ۶۶) .

حروف شبیه به لیس

دو حرف«ما» و « لا»که دارای معنای نفی می‌باشند بر مبتدا و خبر داخل شده و مانند لیس رفع به اسم و نصب به خبر می‌دهند، به همین جهت این دوحرف را حروف شبیه به لیس نامیده‌اند.[۱]

مثال: مٰا رَجُلٌ حاضِراً.

ترکیب: مٰا: نافیه شبیه به لیس، رَجُلٌ: اسم ما، حاضِراً: خبر ما.

تفاوتهای «ما» و«لا»:

۱ـ «ما» برای نفی حال ولی «لا» برای مطلق نفی است.[۲]

۲ـ اسم «ما» هم می‌تواند معرفه باشد هم نکره، به خلاف «لا» که فقط بر نکره داخل می شود.

۳ـ باء زایده در خبر «ما» داخل می‌شود ولی در خبر «لا» داخل نمی‌شود، مثل: مٰا زیدٌ بقائمٍ.

۱ـ «ما» در صورتی عمل لیس را انجام می‌دهد که دارای شرایط زیر باشد:
الف: اسم آن بر خبرش مقدّم باشد.
ب: بعد از آن، إنْ زائده واقع نشده باشد.
ج: خبر آن مقترن به إلاّ نباشد.

۲ـ بعضی قائلند لا برای نفی استقبال است.

«لا»ی نفی جنس

یکی از حروف نفی است که بر مبتدا وخبر داخل شده، **مبتدا را منصوب وخبر را مرفوع** می‌کند در این صورت مبتدا به عنوان اسم برای «لا» وخبر به عنوان خبر برای «لا» می‌باشد.

اسم «لا» در صورتی که مضاف باشد منصوب و در غیر این صورت مبنیّ بر علامت نصب آن است.

مثال ۱ : ﴿لاٰ إكْرٰاهَ في الدّين﴾. [1]

ترکیب: لاٰ: نفی جنس، إكرٰاهَ: اسم لا، مبنیّ بر فتح، في الدّينِ: جارّ ومجرور، متعلّق به عامل مقدّر، خبر لا.

مثال۲ : لاٰغُلامَ رجلٍ في الدّار.

ترکیب: لا: نفی جنس، غلامَ: اسم لا، منصوب ومضاف، رجلٍ: مضاف اليه، في الدارِ: جارّ ومجرور، متعلّق به عامل مقدّر، خبر.

«لا»ی نفی جنس در صورتی عمل می‌کند که اسم آن نکره بوده وبه آن متصل باشد.

۱ـ البقرة/ ۲۵۶.

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ حروف شبیه به لیس کدامند؟

۲ـ فرقِ بین «ما» و«لا» چیست؟

۳ـ «لا»ی نفی جنس کدام است وعمل آن چیست؟

۴ـ اسم «لا»ی نفی جنس در چه صورتی معرب و در چه صورتی مبنیّ است؟

ب : ترکیب کنید .

۱ـ ﴿قالُوا لاعِلْمَ لَنا﴾ . (المائدة/ ۱۰۹) .

۲ـ ﴿ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ﴾ . (المجادلة/ ۲) .

۳ـ ﴿ما هٰذا بشراً﴾ . (یوسف/ ۳۱) .

۴ـ لاعِبادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ . (نهج الفصاحة/ ح۲۵۰۵) .

۵ـ لاعَقْلَ كـالتَّدبيـرِ وَ لاوَرَعَ كَالكَفِّ وَ لاحَسَـبَ كَحُسْنِ الخُلْـقِ . (نهج الفصاحة/ ح۲۵۰۴) .

***

حروف غیر عامل

شامل :

- حروف عطف
- حروف استفهام
- حروف نفی
- حروف جواب
- حرف تحقیق وتقلیل
- حرف تعریف
- حروف تنبیه
- حروف مصدر
- حرف ربط
- نون وقایه

حروف عطف

حروفی هستند که مابعد خود را در حکم ماقبل قرار می دهند [1] ،

۱ـ مابعد حروف عطف از نظر احکام لفظی در تمام موارد واز نظر معنی در غالب موارد درحکم ما قبل است ، ولی در بعضی حروف چون «لا» خلاف معنای ماقبل برای مابعد ثابت می‌شود .

مانند: واو، ثُمَّ، فاء، أوْ، بَلْ، لا.

واو: برای جمع بین ماقبل ومابعد در حکم، بدون فایده دادن ترتیب است، مثل: جاء زید و عمروٌ.

ثُمَّ: برای جمع بین ما قبل و ما بعد در حکم به همراه ترتیب وانفصال است.

فاء: برای جمع بین ما قبل و ما بعد در حکم به همراه ترتیب واتصال است.

أوْ: برای ثبوت حکم برای یکی از دو امر بدون تعیین آن می‌آید.

بَلْ: برای إعراض از ماقبل وروی آوردن به مابعد است، مثل: جاءَ زیدٌ بل عمروٌ.

لاٰ: آنچه برای ماقبل ثابت شده است از ما بعد نفی می‌کند، مثل: جاءَ زیدٌ لاعمروٌ.

حروف استفهام

حروفی هستند که برای پرسیدن از چیزی بکار برده می‌شوند وعبارتند از: همزه«أ» و هَلْ.

مثال۱: أزیدٌ قائمٌ؟

ترکیب: أ: حرف استفهام، زیدٌ: مبتدا، قائمٌ: خبر.

مثال۲: هَلْ یَضْرِبُ زیدٌ بکراً؟

ترکیب: هَلْ: حرف استفهام، یَضرِبُ: فعل، زیدٌ: فاعل، بکراً: مفعول به.

حروف نفی

حروفی هستند که برای منفی کردن کلام می‌آیند، مانند: **مٰا** و **لاٰ**.

مثال: مٰا ارتابَ مُخْلِصٌ وَ لاٰشَكَّ مُوقِنٌ.[۱]

حروف جواب

حروفی هستند که در جواب پرسش یا کلام متکلّم یا طلب او واقع می‌شوند، مانند: **نَعَمْ**، **بَلیٰ**، **لاٰ**.

نَعَمْ: برای تقریر کلام سابق می‌آید.

مثال۱: أجاءَ زيدٌ ← نَعَمْ(یعنی زید آمد).

مثال ۲: جاءَ زيدٌ ← نَعَمْ(یعنی زید آمد).

مثال۳: أَلَمْ يَقُمْ زيدٌ ← نَعَمْ(یعنی زید قیام نکرد).

مثال ۴: لم يقم زيدٌ ← نَعَمْ (یعنی زید قیام نکرد).

بَلیٰ: نفی بعد از استفهام یا خبر را به صورت اثبات جواب می‌دهد.

مثال ۱: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بلیٰ﴾. (یعنی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری تو پروردگار ما هستی).[۲]

مثال۲: لَمْ يَقُمْ زيدٌ ← بَلیٰ (یعنی زید ایستاد).

لاٰ: برای نفی کلام سابق می‌آید.

۱ـ غرر الحکم/ ح۹۵۳۲.

۲ـ الأعراف/ ۱۷۲.

مثال ۱ : أجاءَ زیدٌ ⟵ لا (یعنی زید نیامد).

مثال۲ : جاءَ زیدٌ ⟵ لا (یعنی زید نیامد).

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

۱ـ حروف غیر عامل را نام ببرید.

۲ـ حروف عطف کدامند وویژگی هر کدام چیست؟

۳ـ حروف نفی کدامند؟

۴ـ حروف جواب را نام ببرید وویژگی هر کدام را ذکر کنید.

ب : ترکیب کنید.

۱ـ ﴿هَلْ یَستوي الّذینَ یَعْلَمُونَ والّذینَ لایَعْلَمُونَ﴾ . (الزّمر/ ۹).

۲ـ ﴿إنّها بَقَرَةٌ لافارِضٌ ولابِکْرٌ﴾ . (البقرة/ ۶۸).

۳ـ ﴿أتَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أحْسَنَ الخالِقینَ﴾ . (الصافات/ ۱۲۵).

۴ـ ﴿أتَسْتَبْدِلُونَ الَّذي هُوَ أدْنیٰ بِالَّذي هُوَ خَیرٌ﴾ . (البقرة/ ۶۱).

۵ـ ﴿إنّ الّذینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللهِ ثُمَ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ فَلَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ﴾ . (محمدﷺ/ ۳۴).

۶ـ ﴿زعَمَ الَّذینَ کَفَرُوا أنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلیٰ وَ رَبّي﴾ . (التغابن/ ۷).

۷ـ ﴿فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّیٰ﴾ . (القیامة/ ۳۲).

***

حرف تحقیق وتقلیل

حرف «**قد**» وقتی قبل از فعل ماضی بیاید **حرف تحقیق** ، وهنگامی که پیش از فعل مضارع قرار گیرد **حرف تقلیل** است .

مثال۱ : ﴿**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّىٰ**﴾ . (۱)

ترکیب : قَدْ : حرف تحقیق، أَفْلَحَ : فعل، مَنْ : اسم موصول، فاعل، تزکّیٰ : فعل و فاعل(صله) .

مثال۲ : **قَدْ يَغلِبُ المَغْلُوبُ** . (۲)

حرف تعریف

«**ال**» هنگامی که بر سر اسم نکره (نا معیّن) در آید وآن را معرفه (معیّن= شناخته شده) کند «**ال تعریف**» نامیده می‌شود .

مثال : ﴿**أَرْسَلْنا إِلىٰ فِرْعَونَ رَسُولاً فَعَصىٰ فِرْعَونُ الرَّسولَ**﴾ . (۳)

ترکیب : أرسلنا : فعل وفاعل، إلى فرعونَ : جارّ ومجرور متعلّق به أرسلنا ، رسولاً: مفعول‌به، فاء : حرف عطف ، عَصىٰ : فعل ، فرعونُ : فاعل ، الرّسولَ : مفعول به .

حروف تنبیه

حروفی هستند که برای هشیار کردن مخاطب می‌آیند ، مثل : **ألا وأمٰا** .

۱ـ الأعلى / ۱۴ .

۲ـ غرر الحکم/ ح۶۶۴۱ .

۳ـ المزّمّل/ ۱۶ .

مثال: ﴿ألا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ القُلُوبُ﴾. [۱]

ترکیب: ألا: حرف تنبیه، باء: حرف جرّ، متعلّق به تَطْمَئِنُّ، ذِكْرِ: مجرور به باء ومضاف، اللهِ: مضاف الیه، تَطْمَئِنُّ: فعل، القُلُوبُ: فاعل.

حروف مصدر

حروفی هستند که مابعد خود را از جهت معنی همانند مصدر می‌کنند ومی‌توان به جای آنها ومابعدشان مصدر قرار داد وآنها عبارتند از: أنْ، ما، أنّ، لَوْ، كَيْ.

ذکر این نکته لازم است که از میان حروف مصدریه تنها «ما» و«لو»، غیر عامل می‌باشند.

مثال۱: ﴿أنْ تَصُومُوا خَيرٌ لَكُمْ﴾. [۲]

ترکیب: أنْ: ناصبه مصدریه، تَصُومُوا: فعل وفاعل، أنْ تصومُوا: به تقدیر صَوْمُكُم(مبتدا)، خيرٌ: خبر، لَكُمْ: جارّ ومجرور متعلّق به خيرٌ.

مثال ۲ـ ﴿وضاقَتْ عَلَيْكُمُ الأرضُ بِما رَحُبَتْ﴾. [۳]

ترکیب: واو: به حسب ماقبل، ضاقَتْ: فعل، علیکم: جارّ ومجرور، متعلّق به ضاقَتْ، الأرضُ: فاعل، باء: حرف جرّ، ما: مصدریه، رَحُبَتْ: فعل وفاعل.

تقدیر آن چنین است: ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الأرضُ بِرُحْبِها، مصدر در محل

۱ـ الرعد/ ۲۸.
۲ـ البقرة/ ۱۸۴.
۳ـ التوبة/ ۲۵.

جرّ؛ وجارّ ومجرور متعلّق به ضاقَتْ می‌باشد.

حرف ربط

«فاء» حرفی است که بین دو جمله شرط وجواب می‌آید وبین آنها ربط ایجاد می‌کند.

مثال: ﴿إنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإنَّهُمْ عِبادُكَ ...﴾. (۱)

ترکیب: إنْ: حرف شرط، تُعَذِّبْ: فعل شرط، مجزوم به إنْ، ضمیر مستتر أنتَ فاعلش، هُمْ: مفعول به، فاء: حرف ربط، إنَّ: حرف مشبّهه بالفعل، هُمْ: اسم إنَّ، در محل نصب، عبادُ: خبر إنَّ و مضاف، كَ: مضاف إليه، جملهٔ «إنَّهُمْ عِبادُكَ» جواب شرط و در محلّ جزم.

نون وِقایَه (۲)

نونی است که در بعضی موارد به آخر اسم، فعل ویا حرف متصل می‌شود، مثل: «أكْرِمْني» و «لَدُنّي» ومثل: إنّني قائِمٌ.

پرسش وتمرین:

الف: به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

۱ـ ویژگیهای «قد» کدامند؟

۱ـ المائدة/ ۱۱۸.

۲ـ وقایه به معنی حفظ کردن ونگاه داشتن است. وفایده این نون این است که از اشتباه کلمات با یکدیگر جلوگیری می کند، مثلاً: نون وقایه در «ضَرَبَني» از اشتباه با «ضَرَبي» که اضافه اسم به ضمیر متکلم است جلوگیری می کند.

۲ـ حرف تعریف چیست؟

۳ـ حروف تنبیه را نام ببرید .

۴ـ منظور از حروف مصدر چیست؟

۵ـ نون وقایه را تعریف کنید .

ب : ترکیب کنید .

۱ ـ ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ . (المؤمنون/ ۱) .

۲ـ ﴿لِكَيلاٰ يَكُونَ عَلَى المُؤمنينَ حَرَجٌ﴾ . (الأحزاب/ ۳۷) .

۳ـ ﴿أوَ لَمْ يَكْفِهِمْ أنَّا أنْزَلْنا عَلَيْكَ الكِتابَ﴾ . (العنكبوت/ ۵۱) .

۴ـ ﴿قُلْ لِلّذينَ كَفَروا إنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ وَ إنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الأوّلينَ﴾ . (الأنفال/ ۳۸) .

۵ـ ﴿ألا إنّ حِزْبَ اللهِ هُمُ المُفْلِحُونَ﴾ . (المجادلة/ ۲۲) .

۶ـ قالَ الصّادِق عليه السلام : يَتَمَنّىٰ في زَمَنِهِ الصَّغيرُ أنْ يَكُونَ كَبيراً وَ الكَبيرُ أنْ يَكُونَ صَغيراً . (يوم الخلاص/ ص۳۱۱) . [1]

۷ـ قالَ الباقر عليه السلام : وَ اللهِ لَتُمَيَّزُنَّ ، وَاللهِ لَتُمَحَّصُنَّ ، وَ اللهِ لَتُغَرْبَلُنَّ كَما يُغَرْبَلُ الزُّؤانُ مِنَ القَمْحِ . (يوم الخلاص/ ص۱۹۹) . [2]

۱ـ در زمان او (حضرت مهدی عليه السلام) کودك آرزوی بزرگ بودن می کند(شاید به این جهت باشد که بهتر بتواند آن حضرت را یاری کند) وکبیر آرزوی کودك بودن می کند(شاید به این جهت باشد که زمان بیشتری بتواند در سایهٔ حکومت آن حضرت زندگی کند) .

۲ـ سوگند بـه خدا از یکدیگر جدا خواهید شد (مـؤمنین از غیر مؤمنین جدا می شونـد) وسوگند به خدا همهٔ شما آزمایش می شوید وسوگند به خدا همـهٔ شما غربال می شوید همانگـونه که دانه های تلخ از گندم غربال می شوند.

اسم های عامل

شامل :

- اسم فاعل
- اسم مفعول
- مصدر
- اسم تفضیل
- اسم مبالغه
- صفت مشبهة
- اسم شرط
- عامل در تمییز
- مضاف
- اسم فعل

اسم فاعل

اسمی است که بر حدث (معنای قائم به غیر) و فاعل آن بر وجه حدوث (عدم ثبوت) دلالت می‌کند.

اسم فاعل هر فعلی، همانند فعل خود عمل می‌کند؛ یعنی اگر فعل آن

لازم بود، اسم فاعل آن نیز لازم است، واگر فعلْ متعدّی بود اسم فاعل آن نیز متعدّی است.

مثال۱ : زيدٌ قائمٌ أبُوهُ.

ترکیب : زيدٌ: مبتدا، قائمٌ: خبر، أب: فاعلِ قائم ومضاف، هُ: مضاف اليه.

مثال۲ : زيدٌ ضارِبٌ أبُوهُ بَكْراً.

ترکیب : زيدٌ: مبتدا، ضاربٌ: خبر، أب، فاعلِ ضارب ومضاف، هُ: مضاف اليه، بكراً: مفعول به.

مثال ۳: زيدٌ مُعْطِي عَمْراً درهماً.

ترکیب : زيدٌ: مبتدا، مُعْطِي: خبر (هو فاعلش)، عَمْراً: مفعول اوّل، درهماً: مفعول دوّم.

تذکر:

گاهی اسم فاعل به مفعول خود اضافه می‌شود.

مثال: زيدٌ ضارِبُ بكرٍ.

ترکیب : زيدٌ: مبتدا، ضارِبُ: خبر ومضاف(ضمیر هو فاعل ضارب است)، بكرٍ: مضاف اليه(در اصل مفعول ضارب بوده است).

اسم مفعول

اسم مفعول کلمه ای است که بر حدث و مفعول آن دلالت می‌کند.

اسم مفعول هر فعلی مانند فعل مجهول خود عمل می‌کند، یعنی نایب فاعل می‌گیرد.

مثال۱ : زیدٌ مَضْروبٌ.

ترکیب: زیدٌ: مبتدا، مضروبٌ: خبر(هو نایب فاعلش).

مثال۲ : زیدٌ مُعْطیً غلامُهُ درهماً.

ترکیب: زیدٌ: مبتدا، معطیً: خبر، غلامُ: نایب فاعل ومضاف، هُ: مضاف الیه، درهماً: مفعول دوّم.

مصدر

مصدر اسمی است که بر حدث دلالت می‌کند و فعل از آن گرفته می‌شود. مصدر هر فعلی همانند فعل خود عمل می‌کند، ودر صورتی که فعل آن لازم باشد، به فاعل خود اضافه می‌شود، واگر فعل آن متعدّی باشد به فاعل اضافه شده، ومفعول آن منصوب ذکر می‌شود.

مثال: عجِبْتُ مِنْ ضَرْبِ زیدٍ عَمْراً.

ترکیب: عَجِبْتُ: فعل وفاعل، مِنْ: حرف جرّ، ضَرْبِ: مجرور ومضاف، جارّ ومجرور متعلق به عَجِبْتُ، زیدٍ: فاعل ضرب و مضاف الیه، عَمْراً: مفعول به.

اسم تفضیل

اسم تفضیل اسمی است که بر موصوف و زیادی وصف آن بر موصوف دیگر دلالت می‌کند.

اسم تفضیل مانند فعل عمل می‌کند، وفاعل آن غالباً ضمیر مستتر است.

مثال۱ : تَرکُ الذَّنْبِ أهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوبَةِ.[۱]

ترکیب : ترکُ : مبتدا ومضاف، الذَّنبِ : مضاف الیه، أهْوَنُ : خبر (فاعلش هو)، مِنْ : حرف جرّ، طلَبِ : مجرور ومضاف، جارّ ومجرور متعلق به أهوَنُ ، التَّوبَةِ : مضاف الیه.

مثال ۲ : ﴿قالَ رَبّی أعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ﴾.[۲]

ترکیب : قال : فعل وفاعل، ربُّ : مبتدا ومضاف، یاء : مضاف إلیه، أعلمُ : خبر(فاعلش هو)، باء : حرف جرّ، ما : اسم موصول، در محل جرّ ، جارّ ومجرور متعلّق به أعْلَمُ ، تعملون : فعل وفاعل(صله)، جملهٔ ﴿ربّي أعْلَمُ بِما تعمَلُونَ﴾ در محل نصب ومفعول به برای «قالَ».

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

۱ـ اسم فاعل واسم مفعول را تعریف کرده عمل هر کدام را شرح دهید.

۲ـ مصدر واسم تفضیل را تعریف کرده و عمل هر یك را توضیح دهید.

ب : ترکیب کنید.

۱ـ﴿أَلَيْسَ اللهُ بِكافٍ عَبْدَهُ﴾. (الزّمر/ ۳۶).

۱ـ نهج البلاغة/ ح ۱۶۱.

۲ـ الشعراء/ ۱۸۸.

۲ـ ﴿قالَ أراغِبٌ أنْتَ عَنْ ءَالِهَتي يا إبراهيمُ﴾ . (مريم/ ۴۶) .

۳ـ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ المَوْتِ ثُمَّ إلينا تُرْجَعُونَ﴾ . (العنكبوت/ ۵۷) .

۴ـ ﴿إنْ يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ﴾ . (آل عمران/ ۱۶۰) .

۵ـ ﴿فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْياناً رَبُّهُمْ أعْلَمُ بِهِمْ﴾ . (الكهف/ ۲۱) .

۶ـ العِلْمُ خَيْرٌ مِنَ المٰالِ، العِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أنْتَ تَحْرُسُ المٰالَ . (غرر الحكم/ ح۱۹۲۳) .

۷ـ نَوْمُ العالِمِ أفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ العابِدِ . (نهج الفصاحة/ ح۳۱۳۸) .

۸ـ أسْألُكَ خَوْفَ الْعٰابِدينَ لَكَ وَ عِبادَةَ الخاشِعينَ لَكَ وَ يَقينَ المُتَوَكِّلينَ عَليكَ وَ تَوَكُّلَ الْمُؤْمِنِينَ عَليكَ . (الصحيفة السجادية/ ۳۹۰) .

***

اسم مبالغه

اسم مبالغه اسمی است که بر کثرت حدث همراه با فاعل آن دلالت می‌کند . اسم مبالغه نیز همانند فعل خود عمل می‌کند ، واگر فعل آن لازم بود به فاعل اکتفاء کرده واگر فعل آن متعدّی بود به مفعول به نیازمند است .

مثال : زيدٌ رَحيمٌ أبُوهُ عَمْراً .

ترکیب : زيدٌ: مبتدا، رحيمٌ: خبر، أب: فاعل ومضاف، هُ: مضاف اليه، عَمْراً: مفعول به .

اسم مبالغه گاهی به مفعول خود اضافه می‌شود .

مثال: ﴿وأَنَّ اللهَ عَلاّمُ الغُيُوبِ﴾.[1]

ترکیب: واو: به حسب ماقبل، أنّ: مشبهة بالفعل، اللهَ: اسم أنَّ، علاّمُ: خبر ومضاف، فاعلش هو، الغُيُوبِ: مفعول به و مضاف اليه.

صفت مشبهه

صفت مشبهه اسمی است که بر حدث و صاحب آن و ثبوت حدث برای او دلالت می‌کند. صفت مشبهه از فعل لازم گرفته می‌شود و مانند فعل لازم عمل می‌کند.

مثال۱: زيدٌ طاهِرٌ قَلْبُهُ.

ترکیب: زيدٌ: مبتدا، طاهرٌ: خبر، قلبُ: فاعل ومضاف، هُ: مضاف اليه.

مثال ۲: زيدٌ حَسَنٌ وَجْهُهُ.

ترکیب: زيدٌ: مبتدا، حسنٌ: خبر، وجهُ: فاعل ومضاف، هُ: مضاف اليه.

مثال ۳: ﴿واللهُ عليمٌ بالظّالمينَ﴾.[2]

ترکیب: واو: به حسب ماقبل، اللهُ: مبتدا، عليمٌ: خبر (فاعلش هو)، بالظّالمينَ: جارّ ومجرور، متعلّق به عليمٌ.

اسم شرط

اسم شرط کلمه‌ای است که بر سر دو جمله می‌آید، یکی را شرط

۱ـ التوبة/ ۷۸

۲ـ الجمعة/ ۷.

ودیگری را جزاء قرار می‌هد.

بعضی از اسماء شرط عمل جزم انجام می‌دهند، که اگر جمله شرط وجزاء فعلیه ومضارع باشند لفظاً مجزوم می‌شوند، واگر ماضی باشند ونیز اگر جزا جملهٔ اسمیه باشد محلاً مجزوم می‌شوند.

اسماء شرط جازم عبارتند از: **مَنْ، ما، مَهْما، أيُّ، حَيْثُما، أيْنَما، أنّیٰ، مَتیٰ**.

مثال: مَنْ بَرَّ وٰالِدَیْهِ بَرَّه وَلَدُهُ.[1]

ترکیب: مَنْ: اسم شرط، محلاً مرفوع، مبتدا، برَّ: فعل وفاعل(ضمیر هو که به مَنْ بر می‌گردد فاعل آن است). وفعل شرط در محل جزم است. والدَي: مفعول به ومضاف(در اصل وٰالِدَیْنِ بوده که نون آن به سبب اضافه حذف شده است)، هِ: مضاف الیه، بَرَّ: فعل(جواب شرط ودر محل جزم) هُ: مفعول به، وَلَدُ: فاعل ومضاف، . هُ: مضاف الیه. ومجموع دو جملهٔ شرط وجواب در محل رفع وخبر برای مبتدا می‌باشد.[2]

عامل در تمییز

در بحث تمییز گفتیم که عامل در تمییزِ رافع ابهام از ذات همان ذاتی است که به وسیلهٔ تمییز ابهام آن برطرف شده است.

۱ـ غرر الحکم/ ح۹۱۴۵.

۲ـ در این رابطه دو قول دیگر نیز وجود دارد: ۱ـ خبر جملهٔ شرط است. ۲ـ خبر جملهٔ جواب شرط است.

مضاف

همانگونه که قبلاً اشاره شد یکی از ترکیبات غیر تامّ که در کلام عرب کاربرد بسیاری دارد **ترکیب اضافی** است، در این ترکیب جزء اوّل را «**مضاف**» وجزء دومّ را «**مضاف الیه**» می گویند. مضاف عامل در مضاف الیه است وآن را جرّ می‌دهد.[۱]

مثال: ﴿هٰذا يَوْمُ الفَصْلِ﴾.[۲]

ترکیب: هذا: مبتدا، يومُ: خبر ومضاف، الفَصْلِ: مضاف الیه.

توجّه:

در ترکیب اضافی تنوین و نون عوض تنوین از مضاف حذف می‌شود، مانند: غلامُ زيدٍ، غلاما زيدٍ، ضاربو زيدٍ.

اقسام اضافه:

اضافه بر دو قسم است: **لفظیّ ومعنویّ**.

اضافهٔ لفظیّ: اضافه‌ای که در آن صفتی[۳] به معمول خود اضافه شده باشد **اضافهٔ لفظیّه** نام دارد.

۱ـ در ارتباط با عامل جرّ مضاف الیه سه قول وجود دارد: ۱ـ مضاف، ۲ـ حرف جرّ مقدّر، ۳ـ اضافه که عاملی معنوی است.

۲ـ الصافات/ ۲۱.

۳ـ مراد از صفت، صفت صرفی است یعنی کلمه ای که دلالت بر حدث وصاحب حدث نماید ودر اینجا مراد اسم فاعل واسم مفعول وصفت مشبهة است.

مثال : زيدٌ ضارِبُ بَكرٍ .

تركيب : زيدٌ : مبتدا، ضاربُ : خبر ومضاف، بكرٍ : مضاف اليه .

اضافهٔ معنویّ : اضافه‌ای که در آن، مضاف صفتی نباشد که به معمول خود اضافه شده باشد **اضافه معنویّه** نامیده می‌شود، مثل : غلامُ زيدٍ ومثل : مُضارِعُ مصرٍ .

فواید اضافه : در اضافه معنویّه اگر مضاف اليه معرفه باشد مضافِ نکره ازآن کسب تعریف می‌کند، مثل : غلامُ زيدٍ. واگر مضاف اليه نکره باشد مضافِ نکره کسب تخصیص می‌کند ، مثل : غلامُ رجلٍ. ولی فایدهٔ اضافهٔ لفظیّه فقط تخفیفی است که از حذف تنوین یا نون عوض تنوین در مضاف حاصل می‌شود.

جملهٔ مضافٌ اليها :

گاهی جمله، مضاف اليه واقع می‌شود که در این صورت محلاً مجرور خواهد بود، مانند : ﴿هٰذا يومُ لا يَنطِقُونَ﴾ .[1]

تركيب : هذا : مبتدا، محلاً مرفوع، يومُ : خبر و مضاف، لا : نافيه، ينطقون : فعل و فاعل، جملهٔ «لا ينطقون» مضاف اليه و در محلّ جرّ.

اسم فعل

اسمی است که دارای معنی فعل بوده، وهمانند فعل عمل می‌کند، ولی

۱ـ المرسلات/ ۳۵ .

سایر ویژگیهای فعل را دارا نیست . اسم فعل بر سه قسم است :

۱ـ **اسم فعل ماضی**، مثل : **هيْهاتَ**(دور شد)، **شَتّانَ**(جدا شد)، **سَرْعانَ**(سرعت گرفت) .

۲ـ **اسم فعل مضارع**، مثل : **أوَّهْ** (بی زارم) .

۳ـ **اسم فعل امر**، مثل : **رُوَيْدَ**(مهلت بده)، **بَلْهَ**(رها کن)، **دُونَكَ**(بگیر)، **ها** (بگیر)، **حَيَّهَلْ** (بیاور)، **عَلَيْكَ** (لازم بدار، ملازم باش)، **هَلُمَّ**(بیاور) .

پرسش وتمرین :

الف : به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ اسم مبالغه را تعریف کرده وعمل آن را ذکر کنید .

۲ـ صفت مشبهه چیست وعملش کدام است؟

۳ـ ویژگیهای اسماء شرط را توضیح دهید .

۴ـ تمییز چیست وعامل در آن کدام است؟

۵ـ اقسام اضافه را نام ببرید وویژگیهای هر کدام را بیان کنید .

ب : ترکیب کنید .

۱ـ ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَديثاً﴾ . (النساء/ ۸۷) .

۲ـ ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهينَةٌ﴾ . (المدثر/ ۳۸) .

۳ـ ﴿قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمْ﴾ . (الأنعام/ ۱۵۰) .

۴ـ ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوتُ﴾ . (النساء/ ۷۸)

۵ـ ﴿إِنَّ اللهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ . (البقرة/ ۹۳) .

۶ـ ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَو يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ . (النساء/ ۱۱۰) .

۷ـ ﴿وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً﴾ . (الأعراف/ ۸۶) .

۸ـ مَنْ لايَرْحَمِ النَّاسَ لايَرْحَمْهُ اللهُ . (نهج الفصاحة/ ح۲۸۹۹) .

۹ـ قالَ الإمامُ الحَسن عليه السلام : مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إمَامَ زَمانِهِ مَاتَ ميتةً جَاهِلِيَّةً . (يوم الخلاص/ ص۴۴) .[۱]

***

برای مطالعه

اسمُ الفاعِلِ : ما دلَّ على حدثٍ و فاعِلِه على مَعْنى الحدوثِ .

اسمُ المفعولِ : ما دلَّ على حدثٍ و مفعولِهِ .

المصدرُ: اسمٌ للحدثِ الّذي اشتقَّ منه الفعلُ .

اسمُ التفضيلِ : ما دلّ على موصوفٍ بزيادةٍ على غَيْرِه .

الصفّةُ المشبهةُ : ما دلّ على حدثٍ و فاعِلِه على معنى الثبوتِ .

(الصمدية)

***

۱ـ کسی که بمیرد وامام زمان خود را نشناسد به نوع مرگ جاهلیت مرده است.

توابع

شامل:
- صفت
- تأكيد
- بدل
- عطف بيان
- عطف به حروف

توابع كلمـاتى هستند كه إعراب آنهـا به تبعيت از ماقبلشـان (متبوعشان) مى‌باشد، وعامل به طور مستقيم بر سر آنها نمى‌آيد.

توابع به پنج قسم تقسيم مى‌شوند:

صفت

تابعى است كه بر معنايى در متبوع يا متعلّق متبوع خود دلالت مى‌كند.

مثال١ : ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعذابٍ أليمٍ﴾ .[1]

تركيب: فاء: بـه حسب مـاقبل، بَشِّـرْ: فعل وفـاعل، هُـمْ: مفعول بـه، بِعذابٍ: جـارّ ومجرور متعلّق به بشِّرْ، أليمٍ: صفت.

مثال ٢ : مررتُ برجلٍ عالمٍ أبوهُ.

١ـ التوبة/ ٣٤.

ترکیب : مررتُ : فعل و فاعل، برجلٍ : جارّ و مجرور متعلّق به مررتُ، عالمٍ : صفت، أب : فاعل عالم و مضاف، هُ: مضاف الیه.

توجّه : گاهی جمله، صفت واقع می‌شود، در این صورت اعراب محلّی آن به تبعیت از موصوف است.

مثال : جاء رجلٌ نَصَرَ بکراً.

در این مثال جملهٔ «نَصَرَ بکراً» صفت برای «رجلٌ» ومحلاً مرفوع است.

تأکید

تابعی است که برای تقویت واثبات متبوع خود یا شمول حکم بر افراد آن ذکر می‌شود.

تأکید گاهی با تکرار لفظ محقق می‌شود که آن را «**تأکید لفظیّ**» می‌نامند.

وگاهی با الفاظی مثل : «**کلّ**»، «**نفس**»، «**أجْمَع**» وغیره همراه است که آن را «**تأکید معنویّ**» می گویند.

مثال ۱ : جاءَ زیدٌ زیدٌ.

ترکیب : جاءَ : فعل، زیدٌ: فاعل، زیدٌ: تأکید لفظی.

مثال۲ : ﴿سَجَدَ الملائِکَةُ کُلُّهُمْ أجْمَعُونَ إلاّ إبْلیسَ﴾ .(۱)

ترکیب : سَجَدَ: فعل، الملائکةُ : فاعل، کلُّ : تأکید معنوی برای الملائکة ومضاف، هُمْ: مضاف الیه، أجْمَعُونَ : تأکید معنوی دیگر برای الملائکة، إلاّ: حرف إستثناء،

۱ـ الحجر/ ۳۰.

إبليسَ : مستثنیٰ .

بدل

تابعی است که در واقع ، مقصود به حکمی است که به متبوع نسبت داده شده است .

مثال۱ : رأیتُ زیداً رأسَهُ .

ترکیب : رأیتُ : فعل وفاعل ، زیداً : مفعول به ، رأسَ : بدل ومضاف ، هُ : مضاف الیه .

مثال۲ : ﴿یَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الحَرامِ قِتالٍ فیهِ﴾ .[1]

ترکیب : یَسألونَ : فعل وفاعل ، کَ : مفعول به ، عَنِ الشَّهرِ : جارّ ومجرور، متعلق به یسألون ، الحرامِ : صفت برای الشهر ، قتالٍ : بدل از الشهر الحرام ، فیه : جارّ ومجرور متعلّق به قتال .

عطف بیان

تابعی است غیر صفت که مانند صفت برای توضیح متبوع خود می‌آید ، مثل اینکه کسی دارای دو اسم یا دو عنوان باشد ودوّمی مشهورتر از اوّلی باشد .

مثال۱ : جاءَ زیدٌ عبدُ اللهِ .

ترکیب : جاءَ : فعل ، زیدٌ : فاعل ، عبدُ : عطف بیان ومضاف ، اللهِ : مضاف الیه .

مثال ۲ : جاءَ زیدٌ أخُوکَ .

ترکیب : جاءَ : فعل ، زیدٌ : فاعل ، أخ : عطف بیان ومضاف ، کَ : مضاف الیه .

۱ـ البقرة/ ۲۱۷ .

عطف به حروف

تابعی است که به واسطه یکی از حروف عطف، حکم متبوع [1] به آن سرایت می‌کند.

مثال: جاءَ زیدٌ وعمروٌ.

ترکیب: جاءَ: فعل، زیدٌ: فاعل، واو: عاطفه، عمروٌ: عطف بر زید.

پرسش وتمرین:

الف: به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

۱ـ منظور از تابع چیست وتوابع کدامند؟

۲ـ صفت را تعریف کنید.

۳ـ عطف بیان وبدل را شرح دهید.

۴ـ تأکید را تعریف کرده و اقسام آن را توضیح دهید.

ب: ترکیب کنید.

۱ـ ﴿زُيِّنَ لِلَّذينَ كَفَرُوا الحَياٰةُ الدُّنياٰ﴾. (البقرة/ ۲۱۲).

۲ـ ﴿وقالَ الّذينَ كَفَروا لَنْ نُؤمِنَ بِهٰذا القُرْآنِ﴾. (السبأ/ ۳۱).

۱ـ برای آگاهی بیشتر به مبحث حروف غیر عامل «بحث حروف عطف» مراجعه شود.

۳ـ ﴿وعَلَّمَ ءادَمَ الأَسْمـاءَ كُلَّها ثُمَّ عَـرَضَهُمْ عَلَى المَـلائكَةِ فَقالَ أنبِئُـوني بِأَسْماءِ هٰؤُلاءِ﴾ . (البقرة/ ۳۱) .

۴ـ ﴿قُـلْ إنّ صَلاتـي وَ نُسُكي وَ مَحيـايَ وَ مَماتـي للهِ رَبِّ العالَميـنَ﴾ . (الأنعام/ ۱۶۲) .

۵ـ قال الصادق عليه السلام : النّاس ثـلاثةٌ : عـالمٌ و مُتَعَلِّـمٌ و غُثاءٌ . (اصـول الكافي: ج۱/ ص ۴۱، ح۲) .

۶ـ قـالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : يَخْرُجُ ناسٌ مِـنَ المَشرِقِ يُوَطِّئُونَ لِلْمَهْـديِّ . (يوم الخلاص/ ص۵۴۹) .[1]

۷ـعن أبی حمزة الثمالـي، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام أنّه كان إذا طعم قال: الحمدُ للهِ الّذي أطْعَمَنـا وَ سَقانا وكَفـانا و أيّدَنا و آوانـا وَ أنعَمَ عَلَيْنا وَ أَفْضَـلَ، الحمدُ للهِ الّذي يُطْعِمُ وَ لا يُطْعَمُ . (الصحيفة السجادية/ ۶۰۱) .

۸ـ أعوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لا تَقْنَعُ وَ بَطْنٍ لا يَشْبَعُ وَ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ وَ دُعاءٍ لا يُسْمَعُ وَ عَمَلٍ لا يَنْفَعُ وَصلاةٍ لا تُرْفَعُ . (الصحيفة السجادية/ ۲۳۳) .

۹ـ يـا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسيـرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثيرِ اِقبَـلْ مِنّي الْيَسيرَ وَاعْـفُ عَنّي الْكَثيرَ إنَّكَ أنْتَ الرَّحيمُ الغَفُورُ. (الصحيفة السجادية/ ۲۳۴) .

***

۱ـ مردمی از مشرق زميـن قيام مـی كننـد وزمينه را بـرای حكـومـت حضرت مهـدی عليه السلام آماده مـی كنند . (ممكن است اشاره به انقلاب اسلامی ايران باشد) .

برای مطالعه

التَّوابعُ: كلُّ فَرْعٍ أُعْرِبَ بِإعْرابِ سابِقِهِ. (الصمدية).

النّعتُ: تابعٌ يدلُّ على معنىً في متبوعِه أو في متعلَّقِ مَتْبُوعِهِ. (الهداية).

التأكيدُ: تابعٌ يُفِيْدُ تَقْرِيرَ مَتْبُوعِهِ أو شمولَ الحكمِ لأفرادِهِ. (الصمدية)

البَدَلُ: هو التابعُ المقصودُ أصالةً بما نُسِبَ إلى مَتْبُوعِهِ. (الصمدية).

عطفُ الْبيانِ: تابعٌ غيرُ صفةٍ يُوضِحُ مَتْبُوعَهُ وَ هُوَ أَشْهَرُ اسمَى شيءٍ. (الهداية).

العطفُ بالحروفِ: هوالتّابعُ المتوسِّطُ بَيْنَهُ و بينَ متبوعِهِ أحَدُ حروفِ العطفِ. (شرح قطر الندى).

اللهم صل على محمد و آل محمد